

چرا آهنگ رشد کشورهای در حال توسعه، این گونه متفاوت است؟

نگاهی انتقادی بر چند باور اصولی معاصر*

نویسنده: ژرار گروله

ترجم: مسعود محمدی

نظریه توسعه، در صدد پاسخ به سه پرسش زیر است:

۱) چرا ما این اندازه نروتمند هستیم و کشورهای جنوب این قدر فقیرند؟
۲) چرا نرخ رشد تولید و رفاه در کشورهای جنوب تا این اندازه متفاوت است و چگونه می توان آن را توضیح داد؟

۳) چه باید کرد؟ کدام راهبردی را باید اتخاذ کرد؟

اگر نظریه عوامل تولید را که کشورهای جنوب به این علت این گونه فقیر هستند که محیط طبیعی آنها بسیار فقیر است* استننا کنیم، نظریه توسعه، به پرسش اول چندان پاسخی نداده است و این پاسخ نیز امروز دیگر کسی را قانع نمی کند (برزیل و ژنیر و حتی جامائیکا، منابع طبیعی به مراتب بیشتری را نسبت به ژاپن در اختیار دارند). نظریه موسوم به وابستگی نیز، که این کشورها فقیر هستند زیرا استثمار می شوند، و نروتمند هستیم زیرا استثمارگر هستیم*، نه این نکته را توضیح می دهد که چرا کشورهای که نرخ بهره برداری مشابهی دارند* - برای مثال، فنلاند و ساحل عاج - نرخهای توسعه

* Gérard Grellet. "Pourquoi Les Pays En Voie De Développement Ont-ils Des Rythmes De Croissance Aussi Différents?". Revue Tiers Monde, n° 129, Janvier-Mars 1992, p.31-66.

تفاوتی دارند و نه اینکه چرا برخی از کشورها، بیش از سایر کشورها وابسته هستند.

باید این نکته را یادآوری کرد که پرسش سوم، الزاماً از پرسش دوم ناشی نمی‌شود. حتی اگر ما بدانیم که چرا کشوری در قیاس با همسایه خود توسعه سریعتری داشته است، این نتیجه از آن حاصل می‌شود که دومی باید راهبرد کشور اول را انتخاب نماید. از سوی دیگر، در واقع شرایط اجتماعی - اقتصادی به ندرت از کشوری به کشور دیگر قابل انتقال است؛ و از سوی دیگر، شرایط گذشته‌ای که هیردهای گوناگون در آن شرایط عملی شده‌اند، بی‌شبه تکرار نمی‌شوند. به سخن دیگر، پرسش سوم به حیطه تاریخ تعلق دارد، درحالی که پرسش سوم متعلق به آینده است. بسیاری از کشورها در طول سالهای دهه ۸۰، به هزیت خود این نکته را دریافتند که تبعیت از راهبرد کره جنوبی در سالهای ۶۰، برای رسیدن به توسعه‌ای شبیه به آن، کفایت نمی‌کند.

در این بررسی، ما پاسخهایی را که نظریه اقتصادی در سالهای دهه ۸۰ به پرسش دوم داده‌اند، مورد مطالعه قرار خواهیم داد. پرسش این است که تفاوت‌های وسیع بین نرخهای رشد را در کشورهای جنوب، چگونه می‌توان توضیح داد؟ یکی از فایده‌هایی که این پرسش دارد، این است که نولات کشورهای جنوب در نیمه دوم قرن بیستم، پیش‌بینی‌های اقتصاددانان را مرتب به سخره گرفته است. در واقع، شاهد هستیم که اینها کشورهای کوچک فاقد منابع طبیعی و بسیار پرجمعیتی، مانند سنگاپور و کره جنوبی هستند، که از بالاترین رقم نرخ رشد برخوردار بوده‌اند و حال آنکه، کشورهایمانند ژنیر، برزیل و آرژانتین، که از لحاظ مواد اولیه بسیار غنی هستند و سرمایه‌های قابل توجهی به آنجا انتقال یافته است، با بحرانهای اقتصادی قابل بازگشتی رو در رو بوده و بخش وسیعی از جمعیت آنها به فقر مبتلا شده‌اند.

دلایل رشد ملتهای جوان چیست؟ برای پاسخ به این پرسش، در طول سالهای ۵۰ آنچه را که ما به اصولی استقلالگر نام خواهیم نهاد، شکل گرفته است. این باور که مفهوم توسعه را براساس قطع پندهای وابستگی استعمار نوین تعریف کرده است، نقش اسطوره اقتصادی بنیانگذار آغاز سدهای ۵۰ را در پایان سالهای ۶۰، در کشورهای مختلفی مانند هند نهر، چین مانوتس تونگ، مراکش و یاقوتستان، ایفا کرده است. با این حال، از آغاز سالهای ۷۰، به مرور روشتر شد که این باور اصولی قدیمی، با ناکامی کلی مواجه گشته است، حال آنکه برخی از کشورها و از جمله کره جنوبی و تایوان چنین باور اصولی را به مرحله اجرا نگذاشتند، به موفقیت‌های قابل توجه و

چشمگیری دست یافتند. آنچه را که ما باور اصولی نوین برای توضیح توسعه نام می‌نیم، در طول سالهای ۸۰ مدوّن شده و در حد وسیعی برای توضیح این ناکامی تاریخی به کار گرفته شده است. با این حال، تقابل بین این دو باور اصولی، بزرگ ابهام استوار است و آن نیز ابهام تزیّف توسعه است. در واقع، می‌توان به این مطلب توجه داشت که توضیحات در باره توسعه، با یکدیگر متباین هستند، زیرا تمام اقتصاددانان پس از آنکه توسعه را امری متفاوت از رشد تولید ناخالص ملی دانستند که در عین حال به ارزشهای اخلاقی مانند استقلال ملی، برابری اجتماعی، حق انتخاب بُد خانواده و آزادی بیان توجه دارد، دیگر در مفهوم توسعه، توافق و نظر واحدی ندارند.

در واقع، مسئله بیش از آنکه این باشد که بدانیم کدام معیار توسعه را باید مدنظر قرار داد - که بحثی اخلاقی است و هرکس در باره آن می‌تواند نظری داشته باشد -، این است که بدانیم در مورد هدفهای توسعه چه کسی تصمیم خواهد گرفت.

در برداشت اول، که ما آن را در حد وسیعی به باور اصولی قدیمی وابسته می‌دانیم، فرض این است که یک تابع اجتماعی هدف وجود دارد که براساس آن، هدفهای مختلف توسعه را می‌توان فرموله کرد، سلسله مراتب آن را تبیین نمود و اندازه آنها را تعیین کرد. بنابراین، اجرای راهبردهایی که بتوانند این هدفها را محقق کنند، یا دولت است.

طبق برداشت دوم سُنت لیبرالی، چنین وظیفه‌ای بی‌معنا و از نظر اجتماعی زیانبار است، زیرا جایگزین رجحانهای کارگزاران می‌شود. بنابراین، ترجیح آن است که این کارگزاران، خود مستقیماً نظر خود را بیان کنند و برای این منظور، بازار مناسبترین مکان برای ایجاد چنین هماهنگی اجتماعی است.

اگر به این دو شیوه تعریف توسعه دقیقتر و عمیقتر نگاه شود، خواهیم دید که به دو برداشت از انسان، در کشورهای جنوب باز می‌گردد. طبق برداشت اول، این انسان غافل و اشتمار شده است، و در حیطه وظایف اقتصاددانان و مسئولان سیاسی است که او را اصلاح کند. براساس برداشت دوم، این تنها و تنها کارگزاران اقتصادی هستند که می‌توانند در مورد نفع خود تصمیم بگیرند و در این صورت، توسعه را می‌توان گسترش آن چیزی دانست که افراد قادر به انجام آن می‌باشند^۱ بین این دو برداشت، مشکل می‌توان مواضع بینابینی پیدا کرد.

۱. این مهارت را، آ. سن (A.Sen) در خطابه‌ای در مقابل: Development Studies Association، در سال ۱۹۸۲، اظهار کرده است.

۱. باور اصولی قدیمی در توضیح توسعه

الگوهای اقتصادی، سترون نیستند، به این معنا که در آن واحد بازتاب دهنده، عناصر ایدئولوژیک یا سیاسی، عناصر تحلیلی که اغلب از سایر رشته‌ها گرفته شده‌اند، و "تجربه تاریخ" تا حدی که معنادار باشد، هستند.

بعد سیاسی باور اصولی قدیمی، همان مفهوم دولت مستقل است. در آن زمان، منطق سیاسی اقتضا می‌کرد که کم توسعه یافتگی، با وابستگی استعماری یا وابستگی استعمار نوین توضیح داده شود. بنابراین، هر راهبرد توسعه‌ای باید هدف خود را استقلال تدریجی دستگاه تولیدی و حتی قطع رابطه با بازار جهانی قرار می‌داد.

برای درک بعد تحلیلی نمونه قدیمی، باید به وضعیت علم اقتصاد در سالهای دهه ۵۰ بازگشت. در این سالها، علم اقتصاد به طور گسترده‌ای زیر تأثیر اندیشه کینزی و نظریه نئوکلاسیک رشد قرار داشت. تحلیلگران توسعه، از اندیشه کینزی، به ویژه انتقاد آن را از سازوکارهای تنظیم‌کننده‌های خودکار بازار و ضرورت دخالت دولت، اخذ کردند. همین تحلیلگران، از نظریه نئوکلاسیک رشد این نکته را به یاد داشتند که رشد ملتها تابعی از انباشت عوامل تولید، و به ویژه انباشت سرمایه و کار ماهر است.

سرانجام، باید افزود که این باور اصولی قدیمی در پرتو تجربه تاریخی بین دو جنگ و تجربه بلافاصله پس از جنگ، شکل گرفته است. در هر حال، به نظر می‌رسد که این تجربه تاریخی دو پیام روشن داشته است. از سویی کشورهایی که توسعه خود را بر صادرات محصولات اولیه بنا نهاده بودند، هنگام بحران ۱۹۲۹ با رکودی سخت مواجه شدند. از سوی دیگر، تنها تجربه‌های توسعه موفق، واقعیت‌هایمانند اتحاد جماهیر شوروی (سابق)، برزیل یا آرژانتین بوده است که کوشیده بودند از طریق جایگزینی واردات، امر صنعتی کردن خود را پیش برند.

در این شرایط، باور اصولی قدیمی تبیین‌کننده توسعه، بر چهار اصل موضوعه استوار شده است.^۱

۱. در گروه (Grellet, ۱۹۸۶)، گیومون (Guillaumont, ۱۹۸۵)، هیرشمان (Hirschman, ۱۹۵۸)، هوگون (Hugon, ۱۹۸۹)، مایر (Meier, ۱۹۷۶ و ۱۹۸۴)، میکاله (Michalet, ۱۹۸۲)، نارس (Nurkse, ۱۹۵۳)، رابینسون (Robinson, ۱۹۷۹) و ورنیر (Vernières, ۱۹۹۱)، می‌توان نظام‌یافته‌ترین توضیحات را درباره الگوهای مربوط به این اصول موضوعه متفاوت، باز یافت. برای مراجعه به فهرست منابع قدیمتر، نگاه کنید به: ا.آ. اسیدون (E. Assidon) و سایرین، (۱۹۸۱).

اصل موضوعه اول: توسعه ملتها، به میزان ظرفیت و توان آنها در قطع رابطه وابستگی با بازار جهانی مربوط می‌شود. به این معنا، توسعه، امری به مراتب بیش از رشد است. این رشد مستقلی است که می‌تواند به بهره‌کشی بین‌المللی پایان دهد.

اصل موضوعه دوم: فقر ملتها، از کاستی عرضه و نه از تقاضا ناشی می‌شود. در این صورت، توسعه، به میزان ظرفیت و توان انباشت عوامل تولید و به کارگیری تکنولوژیهای مناسبی برای تخصیص عوامل، وابسته است.

اصل موضوعه سوم: انباشت و تخصیص عوامل تولید، به طور خود به خود و از طریق بازار صورت نمی‌گیرد. انباشت و تخصیص عوامل، مستلزم دخالت فعال دولت است. ملتهایی از بالاترین آهنگ توسعه برخوردار هستند، که دولت آنها فعالیت اقتصادی را به بهترین نحو رونق بخشیده و برنامه‌ریزی کند.

اصل موضوعه چهارم: تمام بخشها نیز حاملان توسعه نیستند. بیشترین حامل توسعه، بخش صنعت است و از بین انواع آن، بخش صنعت سنگین بیشترین حامل توسعه است. ملتهایی از سریعترین و مستقلمترین نرخ رشد برخوردارند (این دو جنبه طبق اصل موضوعه اول با هم در ارتباط هستند)، که بتوانند به زیرساختهای صنعتی پایه که حفره‌های خفقتانی را در فرایند رشد، از سر راه برمی‌دارند، مجهز شوند.

اکنون، این چهار اصل موضوعه را یک به یک مورد بررسی قرار می‌دهیم.

اصل موضوعه اول: توسعه، مستلزم استقلال اقتصاد ملی است

براساس اصل موضوعه اول، توسعه ملتها به میزان ظرفیت و توان آنها در بریدن از نظام بازار جهانی (سرمایه‌داری) وابسته است. و این همان چیزی است که ما آن را مفهوم یا برداشت وابسته‌گر توسعه می‌نامیم.

این برداشت وابسته‌گر، شمار قابل توجهی رهیافت را دربرمی‌گیرد. با وجود این، دو مایهٔ مرکزی را بین آنها می‌توان از هم تفکیک کرد.

اول آنکه، قطب پویای توسعهٔ جهانی بر شیوهٔ تولید سرمایه‌داری "مرکز" استوار است که روابط اقتصادی بین‌المللی را به سود خود شکل و تراش می‌دهد. در اینجا، نظریه وابستگی مطرح است.

دوم آنکه، روش تولید سرمایه داری، روشهای تولید 'جهانی' پیشین را عمیقاً از بین می برد. و این همان نظریه درهم آمیختگی شیوه های تولیدی است.

چرا شیوه تولید سرمایه داری، می تواند به روابط اقتصادی بین المللی به سود خود شکل دهد؟ این شیوه، چگونه از این روابط به سود خود به زیان مردم جنوب استفاده می کند. نظریه وابستگی، به این پرسش دو گونه پاسخ داده است.

اولین پاسخ آن است که روابط اقتصادی بین المللی ناعقلان است، یعنی منافع حاصل از مبادلات به مساوات تقسیم نشده است. چنین عدم تقارنی که بررسیهای مربوط به آن، به کارها و آثار مرکز مطالعات سیاسی آمریکایی لاتین^۱ باز می گردد، می تواند از تفاوت کوششهای درآمدی صادرات کشورهای شمال و جنوب، تفاوتهای مربوط به انواع بازار کار، صرفه جوییهای مقیاس، ظرفیت ایجاد پیشرفت فنی و نیرو، ناشی شود. این مضمون، در طول سالهای دهه ۸۰، به علت افت شدید رابطه مبادله، به ضرر کشورهای جنوب و وابستگی مالی فزاینده آنها، از نوظلّت یافته، زیرا دیگر برخلاف دهه های قبل، این پدیده را نمی توان به دلایل ادواری نسبت داد. مواد اولیه معدنی (مس، آهن، بوکسیت) که کشورهای جنوب صادرکنندگان سنتی آن بودند، جای خود را در واقع به مواد تازه ای، مانند پشم شیشه، سرامیک با سیمان فشرده داده اند؛ مواد غذایی مناطق حاره ای را نیز کشورهای شمال، به لطف یو تکنولوژیها، قابل تولید کرده اند؛ واردات محصولات صنعتی که با کمک نیروی کار ارزان تولید می شود، به علت به کارگیری روشهای خودکار تولید، به تدریج ضرورت خود را از دست می دهند. امور به نحوی جریان دارد، که گویی تکنولوژی، نوعی جدایی ارگانیک عملی را بین شمال و جنوب تحمیل کرده است.

رهیافت دوم، بر الگوی نظری مبادله نابرابر آمانوئل (A. Emmanuel)، استوار است. به طور اساسی، قاعده برابر کردن نرخهای سود در سطح جهانی، به انتقال ارزش اضافه از کشورهای جنوب - که در آنها روشها مناسب ضریب بالای نیروی کار بوده و مزد پایین است - به کشورهای شمالی می انجامد، در این دسته از کشورها، روشها به شدت سرمایه بر بوده و دستمزدها نیز بالا هستند. با این ره یافت، می توان مستقیماً با این پرسش که: 'چرا کشورهای شمال تا این اندازه ثروتمند هستند، حال آنکه کشورهای جنوب تا این حد فقیرند'، پاسخ داد. 'با این حال، این نکته آشکار است که

۱. Prebisch، ۱۹۵۰. در مورد تفاوت اندیشه CEPAL، نگاه کنید به، Pinto (۱۹۸۲).

۲. بنابراین، پاسخ در جذب آنها در مبادلات بین المللی، و نه در سطح توسعه نیروهای تولیدی آنها نهفته است.

نظریه مبادله نابرابر، بر فرضیه‌های خاص تعدیدکننده‌ای از قبیل: تعیین برونزای دستمزدها، برابری Ex Post نرخهای سود در سطح جهان، عدم امکان تعیین قیمت‌ها از طریق سازوکار عرضه و تقاضا، استوار است. از همه اساسی‌تر اینکه می‌توان پرسید که چرا در یک دنیای آزادی حرکت سرمایه، سرمایه به طور منظم در کشورهای سرمایه‌گذاری می‌شود که نرخهای دستمزد در بالاترین سطح قرار داشته و کارگران در آنجا از بالاترین سطح انتظار برخوردار هستند. به هر تقدیر، برخلاف تحلیل‌های ریکاردوسی مبادلات بین‌المللی، که خود بر فرضیه‌های کاملاً غیرواقعی پینانه‌ای استوار است، نظریه مبادلات نابرابر، تا حال حاضر، انگیزه تحقیق و اثری نشده که خواسته باشد نتایج‌هایی از فرضیه‌های آغازین را نشان دهد.^۱

نظریه‌های وابستگی، اغلب مجرد و عمومی هستند. از این رو ضروری است که داده‌های تجربی متعددی را (به ویژه داده‌های جامعه شناختی و مردم شناختی) در ارتباط با کشورهای جنوب، در این نظریه‌ها وارد کرد. نظریه درهم آمیختگی شیوه‌های تولید، در واقع در عدد ایجاد این ارتباط و پیوند است. منظور از 'شیوه تولید'، در اینجا ترکیبی (به معنای تحلیل ترکیبی این لغت) از عناصری مانند ساختار مالکیت، تخصیص مازاد، تقسیم کار، سطح توسعه نیروهای تولیدی^۲ است و منظور از 'درهم آمیختگی' مناسبات بین شیوه تولید سرمایه‌داری و شیوه‌های تولیدی غیرسرمایه‌داری است. یک 'نظام' نیز ترکیبی از شیوه‌های تولید است. بنابراین، یک نظام اقتصادی جهانی وجود دارد. بررسی‌هایی که در مورد درهم آمیختگی انجام گرفته و برخی از بهترین آنها فرانسوی^۳ هستند، اطلاعات جالبی در باره اثرات بین‌المللی شدن روابط تولید بر ساختار داخلی کشورهای جنوب، به دست می‌دهند. این بررسی‌ها، امکان می‌دهند که پیچیدگی عظیم طبقات اجتماعی، به خوبی مورد تحلیل قرار گیرند و از سد رقابت دوقطبی نظریه مارکسبسی، فراتر روند. در این زمینه، یکی از جالبترین میدانهای تحلیل، بررسی ظهور قشر مزدبگیری است که به طور جزئی در ساختارهای پیش از سرمایه‌داری مستر است، و این خود فرا بهره‌کشی را امکانپذیر می‌کند. زیرا عناصر توالد و تناسل نیروی کار آن، در فضای تولید غیرسرمایه‌داری تأمین و تضمین شده است.^۴ این فرا بهره‌کشی خود

۱. در این جهت، از سوی رافر تلاشهایی انجام گرفته است. برای این منظور، نگاه کنید به: ک. رافر (K. Raffler)، ۱۹۸۷.

2. Laclau (1971).

3. P.P.Rey (1971) et (1973), C.Falloix (1975) et (1981).

۴. این پرسش، در مورد آفریقای سیاه، توسط ف. کوبان (F. Copans)، ۱۹۸۷، در مورد آمریکای لاتین، توسط ب. لوتیه (B. Loutier)، ۱۹۸۷، در مورد الجزایر، توسط س. پالوا (C. Palloix)، ۱۹۸۰، و در مورد مراکش، توسط المطراسی و الادیسی

مانعی برسر راه رشد تلقی می‌شود، زیرا مانع از گسترش بازار ملی است. بدبختانه، نظریه درهم آمیختگی از سوی یک اشکال بزرگ روش شناختی، آسیب پذیر است. در واقع، این نظریه، نخست باید شیوه‌های تولیدی "ناب" را تعریف کند. تا پس از آن بتواند چگونگی درهم آمیختگی آنها را توضیح دهد. با این حال، ما هرگز نمی‌توانیم این شیوه‌های تولید "ناب" را مشاهده کنیم، زیرا واقعیت کشورهای جنوب، تنها آن شیوه‌های تولید را آشکار می‌کنند که هم اکنون نیز در هم آمیخته هستند. بنابراین، بحثهای مربوط به این نظریه، بیش از آنکه مربوط به نفس درهم آمیختگی باشد، ناظر بر تعریف شیوه‌های تولیدی اولیه است.^۱

این مشکلات، نشان می‌دهند که چرا نظریه وابسته‌گر در سالهای ۸۰، همان پیشرفتی را که در سالهای ۶۰ و ۷۰ داشته و آثار آمانوئل (A. Emmanuel)، آ.ژ. فرانک (A.G. Frank) با آثار س. مایاسو (C. Meillassoux)، از مشخصه‌های آن است، نداشته است. دلیل دیگر، از مشکلاتی ناشی می‌شود که برای توضیح ناکامیهای مکرر سیاستهای قطع رابطه^۲ با بازار جهانی (کامبوج، ماداگاسکار، گینه، موزامبیک)، به عنوان آنها سیاستهای ممکن توسعه وجود دارد، حال آنکه کشورهای به شدت وابسته، مانند کره جنوبی یا تایوان، به بالاترین نرخ رشد جهانی دست یافته‌اند.

اصل موضوعه دوم: توسعه، مستلزم انباشت عوامل تولید است

اینک اصل موضوعه دوم را از نظر می‌گذرانیم که طبق آن، توسعه یعنی رشد کالاها و خدمات، به عوامل تولید، مانند سرمایه، نیروی کار ماهر، یا امکان در اختیار گرفتن مواد اولیه، وابسته است. بین این عوامل تولید، از طریق تابع تولید فنی ارتباط برقرار است. بنابراین، بالاترین نرخ رشد سرانه نصیب ملت‌هایی خواهد شد که به وفور از عامل‌های طبیعی، کاملترین روشها و ضعیفترین نرخ رشد جمعیت برخوردار باشند.

این برداشت بسیار کنی، شامل دو روایت بزرگ می‌شود، نظریهٔ نئوکلاسیک رشد از سوی، و نظریهٔ مالتوسی تحلیل منابع، از سوی دیگر.

(El.Atrassi et El. Idrissi, ۱۹۸۸)، بررسی شده است.

۱. دربارهٔ این پرسشها، نگاه کنید به: D.F. Duccio, L.H. Simon (۱۹۸۱).

۲. طبق مارتی س. امین (S. Amin, ۱۹۸۶).

نظریه نتوکلاسیک رشد

نظریه نتوکلاسیک رشد در یک اقتصاد بسته، برینج فرض استوار است.^۱

- اول، تولید تابعی از عوامل تولید مشخص، متمایز و قابل تشخیص است.

- دوم، بهره‌وری نهایی فیزیکی از عوامل نزولی است، ولی بازده میناس مقدار ثابتی است.

- سوم، پاداش عوامل تولید از یک وضعیت رقابتی، براساس بهره‌وری نهایی آخر صورت

می‌گیرد.

- چهارم، امکان وسیعی برای انتخاب روش وجود دارد و این به آن معناست که می‌توان با

ترکیبهای مختلف عوامل یکسان تولید، به سطح یکسان تولید دست یافت.

- و بالآخره، پنجمین فرض این است که در وضعیت رقابتی، عوامل تولید به طور کامل مورد

استفاده قرار می‌گیرند.

قبل از بررسی این فرضیه‌های گوناگون، بادآوری این مطلب مناسب است که تا چه اندازه این

فرضیه‌ها در شکل‌گیری و پرداخت برداشت، از توسعه، سهم داشته‌اند. تنها به عنوان مثال، می‌توان

اشاره کرد که بسیاری از اقتصاددانانی که اعتقاد دارند با افزایش تنها یک عامل تولید، مانند نیروی کار

ماهر یا سرمایه، می‌توان تولید را افزایش داد. این نتیجه، به طور منطقی از فرض اول، چهارم و

پنجم، ناشی می‌شود و نیز توجیه‌کننده بسیاری از سیاستهای کمک است.

در مرحله اول، باید توجه داشت که برخورداری از عوامل تولید به میزان وسیع، ضامن رشد قابل

توجه نیست و مثال ژئیر و برزیل، مؤید این مطلب است. برعکس، کشورهایی که در آغاز به میزان

ضعیفی از عوامل طبیعی برخوردار بوده‌اند، به عنوان مثال تایوان و کره جنوبی، موفق شده‌اند به

بالاترین نرخ رشد دست یابند. از سوی دیگر، خواهیم دید که امکانات فراوان منابع مالی نیز نه تنها

ضامن توسعه نیست، بلکه این امکانات حتی می‌تواند باعث آثار زیانبار متعددی شود.

در مرحله دوم، باید گفت که بهره‌وری نهایی فیزیکی (نا آنجا که معنایی داشته باشد)^۲ بسیاری از

عوامل، نه تنها نزولی نیست، بلکه به شدت صعودی است. این نکته به ویژه در مورد پیشرفت فنی و

دانش اندوزی^۳، و نیز در مورد سرمایه، مصداق دارد. اگر غیر از این باشد، باید در واقع شاهد آن

۱. نگاه کنید به: سولو (Solow ۱۹۵۶) و دنیسون (Denison، ۱۹۶۱). این الگو، توسط ج. رابینسون (J. Robinson، ۱۹۷۳)، شون وینتر (Nelson et Winter، ۱۹۸۲) مورد انتقاد قرار گرفته است.

۲. ج. رابینسون (J. Robinson، ۱۹۷۳).

باشیم که سرمایه از کشورهای که ذخیره سرمایه در آن بسیار بالاست، یعنی کشورهای شمالی که در آنجا بهره‌وری نهایی سرمایه و در رابطه با آن، نرخ سود باید اندک باشد، به سمت کشورهای جنوب که سرمایه اندکی در اختیار دارند و نرخ سود در آنجا باید بالا باشد، به طور وسیعی انتقال یابد، روشن است که این طور نیست و جریانهای متعدد خالص سرمایه، از کشورهای جنوب به سمت کشورهای شمال روی می‌آورند. در مورد بازده مقیاس نیز، موجه‌ترین فرض این است که این بازده به شدت صعودی است.^۱

در مرحله سوم، باید گفت که عموماً مجموعه‌های متعددی از روشها وجود ندارد که امکان انتخاب ترکیب بهینه‌ای را از عوامل تولید، امکانپذیر و عملی کند، اگر چه در این مورد چند استثنا مانند ترکیب بهینه در لباس دوزی وجود دارد. تکنولوژی‌هایی که کشورهای شمال برای پاسخ به نیازهای خاص خود پدید می‌آورند، از حیطه انواع ترکیبهای عوامل تولیدی که مورد استفاده قرار می‌دهند، اغلب چندان متفاوت نیست، همین‌طور است در مورد اندازه‌سریهایی که تولید می‌کنند. نتیجه این امر آن است که به علت فقدان تناسب بین اندازه تجهیزات خریداری شده از خارج و ظرفیت جذب بازارهای ملی، بیشتر عوامل تولید، به طور وسیعی در وضعیت استفاده ناقص قرار دارند.^۲

اساساً از همه آنکه، عوامل تولید داده‌های طبیعی نیستند و نمی‌توان رشد را 'خیابان یک طرفه‌ای' تلقی کرد که از یک سمت آن عوامل تولید وارد می‌شود و از سمت دیگر محصول خارج می‌گردد. آشکارترین مورد، وضعیت سرمایه است که خود یک محصول است و بجای تعجب نخواهد داشت که نظریه سرمایه، اولین غلط حمله علیه نظریه شوک‌کلاسیک رشد را تشکیل داده باشد. این مطلب در مورد عوامل دیگر، اعم از روشهای تولید یا مهارت حرفه‌ای نیز، صادق است. در طول سالهای ۸۰، آنچه را که گاهی 'نظریه جدید رشد'^۳ نام نهادند، می‌گوشد نشان دهد که عوامل جمعیت شناختی یا نهادی^۴ نیز، خود 'محصولات' تولیدی رشد هستند.

اگر توسعه را بتوان به عنوان انباشت عوامل تولید در نظر گرفت، باید آن را مانند یک فرایند تلقی

1. A. Young (1928), N. Kaldor (1972).

2. اگرچه اطلاعات آماری محکمی در اختیار نداریم، با این حال می‌توان برآورد کرد که لااقل یک چهارم سرمایه صنعتی آمریکای صحرائی بدون استفاده باقی مانده است. نگاه کنید به: گرولت (Grellet) (1988).

3. Romer (1986) et (1990), Lucas (1988), Mowery et Rosenberg (1989), Becker et al. (1990).

4. P.E. Lucas (1988).

کرد که وابستگی متقابل بین عرضه و تقاضای کل را به اجرا می‌گذارد. تجربه کشوری چون الجزایر، نشان می‌دهد که اگر افزایش تولیدی که از انتقال عظیم سرمایه ناشی می‌شود، نتواند با افزایش تقاضای داخلی جذب شود، این انتقال تا چه حد می‌تواند موهوم باشد. ضرورت افزایش موازی عرضه و تقاضای کل، به این ترتیب مانند یک مسئله اصلی توسعه رخ می‌نماید، ولی این مسئله را در درون مفصلی که جز افزایش عرضه کل را مدنظر قرار نمی‌دهد، نمی‌توان درک کرد.

یکی از این راه‌ها این است که در مورد یک سری از منابع دست‌انگشتی توجه شود. ^۱ آیا کندی رشد را می‌توان به تحلیل منابع نسبت داد؟

روایت دیگر نظریه عوامل تولید، روایتی که تا حد وسیعی یکی از اسطوره‌های بنیانگذار پیش ما از رشد کشورهای جنوب بوده است، نظریه مالتوسی است. طبق روایت مدرن این نظریه، رشد شدید جمعیت می‌تواند رشد را دچار وقفه کند. طبق نظریه هارود دومار، که در آن $s = \delta$ هر افزایشی در نرخ رشد جمعیت δ ، با نرخ ثابت پس‌انداز s ، مستلزم افزایش متناسب δ ، بهره‌وری نهایی سرمایه است، تا محصول سرانه حفظ شود. در غیر این صورت، رشد جمعیت به معنای افزایش اشغال ناقص است. از سوی دیگر، رشد شدید جمعیت می‌تواند به انحراف منابع منطوف به سرمایه‌گذاری تولیدی، به سمت مصارف اجتماعی مانند آموزش و بهداشت بیانجامد. این نظریه‌های گوناگون نتوانستند مالتوسی در ارتباط با نظریه عوامل تولید قرار دارند، زیرا فرض را بر این می‌گذارند که رشد جمعیت یک داده "طبیعی" است و بر رشد منابع اولیه نیز محدودیت‌هایی وجود دارد و تحمیل این منابع، به مرور دشوارتر می‌شود.

این پیش‌هشدار دهنده که گزارش میدوس^۱ از آن الهام گرفت و مک نامارا (Mac Namara) رئیس بانک جهانی وقت، آن را در سالهای ۷۰، به عنوان نظر شود مطرح کرد، در طول سالهای ۸۰، به زیر سؤال برده شد. ج. ال. سیمون (J.L. Simon)، نشان داد که رشد بالای جمعیت می‌تواند به راه‌اندازی روشهای تازه‌ای بیانجامد.^۲ از سوی دیگر، تراکم بالای جمعیت، استفاده بهتر از زیرساختها مانند شبکه حمل و نقل، نظامهای آبیاری یا ارتباطات دور را امکانپذیر می‌کند و بنابراین، موجبات صرفه‌جویی مفیاس را فراهم می‌آورد.^۳

۱. سنی دیرینه وجود دارد که طبق آن، رشد به مرور مزینه‌های بالایی را برای تهیه مواد اولیه ایجاب می‌کند.

2. Meadows et al. (1972).

3. Simon (1981).

۴. در اینجا باید یادآوری کنیم که دلیل آماری منطقی در وجود همبستگی بین رشد تولید ملی ناخالص و جمعیت، وجود ندارد.

مناسبات بین رشد جمعیت و توسعه، به بررسیهای متعدد بخشی، مانند اثرات آن بر محیط زیست^۱، تعلیم و تربیت^۲ با امکانات دست‌یابی به مواد غذایی^۳ دامن زد. به استثنای چند کشور کوچک بسیار پرجمعیت، مانند هائیتی، جزایر دماغ سبز یا رواندا، که ادامه حیات جمعیت آن به شیوه دراماتیک مهاجرت با کمک غذایی وابسته است، می‌توان این اندیشه را به ذهن راه داد که اگر رشد جمعیت در فرایند رشد ملتها نقشی اساسی ایفا می‌کند، پس نمی‌توان آن را مانع مهمی تلقی کرد.^۴

اینک گامی به جلو برداریم. آیا عرضه کالاهای قابل حصول، مانع اصلی توسعه است؟ اصل موضوعه اول، هراندازه هم که بدیهی به نظر برسند، با وجود این، واقعیتها به سرعت خلاف آن را رقم زد، زیرا بخش عظیمی از دستگاه تولیدی کشورهای جنوب، نه به خاطر اشکالهای فنی، بلکه به علت فقدان تقاضای قابل پرداخت، بی‌حاصل مانده بود. علت آن است که این اصل موضوعه نخستین، بر ابهامی دوگانه استوار است. از سویی فرض این اصل موضوعه این است که هرافزایشی در عرضه، تقاضای قابل پرداخت خواهد بود؛ از سوی دیگر، همچنین فرض آن بر این است که این افزایش عرضه، برای مجموعه جمعیت منضمین آثار خیر است.

علت اینکه با صنعتی نندن کشورهای جنوب، عرضه، تقاضای خود را ایجاد نمی‌کند، این است که بخش بزرگی از افزایش عرضه از طریق تجهیزات یا کالاهای سرمایه‌ای یا نهاده‌های وارداتی صورت می‌گیرد و توزیع درآمدهای ملی نقشی در آن ندارد. در چنین شرایطی، افزایش عرضه، تقاضای قابل پرداخت به همراه نخواهد داشت، مگر آنکه چنین تقاضای قابل پرداختی از پیش موجود باشد. و این تنها در حالت جایگزینی مطلق واردات می‌تواند مصداق داشته باشد.

اما اینکه افزایش عرضه، افزایش رفاه عمومی را با خود به همراه نمی‌آورد، از خصالت عمیقاً بی‌ثبات تجربه‌های صنعتی شدن ناشی می‌شود. در واقع این تجربه‌ها اشکال تازه‌ای از فقر شهری را به وجود می‌آورد، که در جوامع روستایی سنتی دیده نشده است. از سوی دیگر، وجود خیل عظیم

این تجربه‌ی نیست که در ثروتمندترین جوامع، رشد جمعیت معمولاً ضعیفتر است، ولی رشد اندک جمعیت، بیشتر می‌تواند معقول و نه علت رشد تلقی شود.

1. Mac Keller et vining (1987).
2. Schultz (1987).
3. Srinivasan (1987).

۱. برای مروری بر ادبیات در این زمینه، نگاه کنید به: Birdsall (۱۹۸۸).

ذخیره نیروی کار دستمزدهای صنعتی را در سطوح نزدیک حداقل امرار معاش و حتی گاهی پایین‌تر از این حد، نگاه می‌دارد.

اصل موضوعه سوم بدون دخالت دولت، توسعه بصورت نیست برحسب اصل موضوعه سوم باور اصولی، توسعه به دخالت کم‌ویش فعال دولت بستگی دارد و برای این امر، سه دلیل اقامه می‌شود. از یک سو، بازار ممکن است با شکست مواجه شود. از سوی دیگر، دولت احتمالاً تنها مرجعی است که می‌تواند اصلاحاتی را که پیش نیاز توسعه است، تحقق بخشد. و بالأخره این احتمال نیز وجود دارد که بازار نتواند منابع کمیاب را به سمت بخشهایی که به نیازهای توسعه پاسخ بهتری می‌دهد، هدایت کند.

قبل از هر چیز، این امکان وجود دارد که خود به خود بازاری وجود نداشت باشد. استدلال روزنشتاین رودن (Rosenstein Rodan) که طبق آن، در سطح اقتصاد کلان، یک بنگاه، هرگز، به شکل تقاضا برای محصولات تولیدی خود، مزدهایی را که پرداخت می‌کند، جذب نمی‌کند - چیزی که امکانات توسعه آن را سلب می‌کند و از یک توسعه فراگیر برای مجموعه بخشها دفاع می‌کند - اخیراً توسط بازو^۱ مجدداً مطرح شده است. علاوه بر این مسئله عمومی، بازارها ممکن است یا به این علت که طبقه صاحبکاران اقتصادی وجود ندارند یا به این علت که برخی از فعالیتهای، منابع مهم معطوف به غیر هستند، منطماً با شکست مواجه شوند. از سوی دیگر، بسیاری از نویسندگان به این نکته توجه داده‌اند که درحالتی که بازار کوچک است یا بازده مقیاس صعودی است، این امکان وجود دارد که بازار تحت سلطه یک انحصار قرار گیرد. اگرچه این نکته را باید اثبات کرد که انحصار، در قیاس با رقابت خالص و کامل، رشد کمتری را به دنبال می‌آورد.

در مرحله بعد، باید توجه داشت که توسعه نیازمند مقدمات پیش نیازهای نهادی (به عنوان مثال یک نظام قضایی) با اقتصادی (یک نظام آموزشی و یک شبکه ارتباطی) است، که تنها دولت می‌تواند آنها را سرسازمان بخشد. از نظر گونار میردال^۲ شکست توسعه در آسیای جنوب شرقی به علت اشراف دولتهایی است که وی آنها را "شست" توصیف می‌کند، دولتهایی که نمی‌توانند نظامی اجتماعی را برقرار کنند.

۱. Basu (۱۹۸۱). همچنین نگاه کنید به: Murphy et al (۱۹۸۳).

۲. G. Myrdal (1968).

منشاء سوم ناکامی بازارها، می‌تواند از انحراف منظم منابع کمیاب، به سمت سفته‌بازی یا فعالیت‌های غیرقانونی و نامشروع سرچشمه بگیرد. برعکس، فعالیت‌هایی که از نظر اجتماعی مفید هستند، ممکن است در بازار بهره‌وری اندکی داشت ولی بهره‌وری اجتماعی آنها بالا باشد. این‌گونه نارسایی‌های بازار، از حیث نظری دخالت دولت را توجیه می‌کند. محتمل است که بدون دخالت دولت، بیشتر تجربه‌های صنعتی شدن به ظهور نمی‌رسید.^۱ تردید نیست که این استدلال، یکی از بهترین استدلال‌ها به نفع اقدام‌های دولت است.

اصل موضوعه چهارم: صنعتی شدن، موتور توسعه است

چهارمین اصل موضوعه از آنچه که ما آن را باور اصولی قدیمی نامیدیم، این است که صنعتی شدن موتور توسعه است. از زمان آدام اسمیت، اندیشه اقتصادی، رشد ملتها را همواره در گرو صنعتی شدن آنها دانسته و برای این امر، دو دلیل ارائه کرده است. اولین دلیل آنکه سود بهره‌وری در صنعت به ویژه با توجه به صرفه‌جویی‌های مقیاس، به مراتب سریعتر از کشاورزی است. دلیل دوم آنکه نفع هرکشور در این است که ولو به قیمت وارد کردن غله به بهای نازل، تا آنجا که قیمت محصولات کشاورزی در بازار جهانی در مقایسه با محصولات صنعتی پایین می‌آید، در صنایع تخصص پیدا کنند که ارزش افزوده آن بالا باشد. به این ترتیب، پس از آرتور لویس (Arthur Lewis)، بسیاری از اقتصاددانان مدتها بر این باور بودند که توسعه، با گذر از کشاورزی سنتی (اگر نخواسته باشیم از واژه عقب مانده استفاده کنیم) به صنعت، یکی است و در درون صنعت نیز توسعه به معنای گذر از صنعت سبک به صنعت سنگینی است که فرض کنیم از اثرات تبعی و زنجیره‌ای بالایی برخوردار است.^۲ با وجود این در طول سالهای ۶۰ و ۷۰، روشن شد که هیچ یک از دلایل طرح شده، از انتقاد مصون نیست. در واقع، دو مسئله به سرعت پدیدار شد. از یک سو، کشورهای در حال صنعتی شدن از خلق تکنولوژی خاص خود ناتوان هستند و تکنیک‌های صنعتی‌ای که از خارج می‌خرند، نامناسب است. بدیهی است که وضعیت این کشورها با وضعیت کشورهای اروپایی قرن نوزدهم کاملاً متفاوت است، زیرا تکنولوژی این کشورها، به تدریج و متناسب با نیاز به وجود آمد. از سوی دیگر،

۱. البته یک استثنای واقعی وجود دارد و آن نیز هنگ کنگ است، ولی این استثنا به دلایل متعددی ارزش مثال را ندارد.

۲. از این تئوری فرانسوا پردر (F. Perroux) و ۱۹۶۵ و ۱۹۶۸ و نیز ژرژستان دو برنی (G. Destanne de Bernis) ۱۹۶۱ و ۱۹۶۶ دفاع کرده‌اند.

با پیدایش کشاورزیهای صنعتی و بیوتکنولوژی، نه تنها واقعاً معلوم نیست که پیشرفت فنی در کشاورزی کمتر از صنعت باشد، بلکه حتی تفکیک و تمایز بین کشاورزی و صنعت، در حد وسیعی مناسب خود را از دست داده است.

اینک در گام بصری، باید دید که آیا می‌توان از پیش، بخشهایی را که از سایر بخشها بیشتر حامل توسعه هستند، تعریف کرد؟ می‌توان فکر کرد، هر بخشی که تقاضایی را برای بالادست خود به وجود آورد، حفره‌های خنقانی را در پایین دست از سر راه بردارد و پیشرفت فنی را تجسد بخشد، به همان اندازه اثرات الفای بیشتری دارد. متأسفانه، اندازه‌گیری اثرات تبیی و زنجیره‌ای یک بخش غیرممکن است^۱ و اگر نظریه اقتصادی در طول سالهای دهه ۵۰، مقرر داشت که الفاکننده‌ترین بخش، بخش صنعت سنگین است. به این دلیل بود که از سویی تجربه‌های صنعتی اروپا و شوروی را در پیش رو داشت، از سوی دیگر، به این علت بود که صنعت سنگین امکان ارائه ستانده‌ها را به مجموعه سایر بخشها فراهم می‌کرد و سرانجام از این جهت که صنعت سنگین، مواد اولیه ملی را به ارزش می‌رساند.

اما در این جا نیز، واقعیتها، تحلیل باور اصولی را خصمانه درهم فرو می‌ریزند.^۲ از کمبایی تولیدات صنعتی اساسی، به تدریج کاسته شده است (قیمت آنها در بازار جهانی، در طول دو دهه اول توسعه سقوط کرده است. اما از آنجا که تکنولوژی صنایع سنگین که برای پاسخگویی به نیاز بازارهای وسیع اروپایی یا آمریکایی طراحی شده است، هنوز در قیاس با ابعاد بازارهای ملی کشورهای جنوب فراتر از اندازه است، هزینه واحد تولید در این کشورها به همین نسبت افزایش می‌یابد. وانگهی، از آنجا که این صنایع شغل چندان زیادی ایجاد نکرده‌اند، به تهیج تقاضای کل نیز کمک چندانی ننموده‌اند. به همین علت، این صنایع اثرات تبیی و زنجیره‌ای نه در بالادست و نه در پایین دست فرایند تولید لااقل در کشورهای با طول و عرض متوسط، برجای نگذارده‌اند. برعکس، باید یادآوری کرد که تجربه‌های صنعتی مبتنی بر صنایع سبک از قبیل لباس دوزی یا ماشین‌سازی کوچک و بیشتر نزدیک به صنایعی که در هنگ کنگ یا در تونس است، منشاء مهمی در ایجاد شغل بوده و راه‌اندازی واقعی صنعتی را امکانپذیر کرده‌اند.

البته این نکته شش تکنولوژی را در توسعه مطرح می‌کند. در طول سالهای دهه ۷۰، بحث

1. Aury, Duru et Mougent (1981).

2. A. Sid Ahmed (1983), M. Iconicoff (1987), C. Courtlet (1990).

پیرامون تعریف تکنولوژیهای مناسب^۱ یا واسطه‌ای^۲ در جریان بود. با این حال، سریعاً آشکار شد که تا چه حد این مفاهیم مبهم هستند. هیچ کس انکار نمی‌کند که تکنولوژی باید مناسب باشد و نه نامناسب. اما مناسب نسبت به چه چیزی؟ آیا نسبت به تخصیص عوامل، نسبت به اندازه بازار، نسبت به امکانات ادغام در تجارت جهانی؟ و یا باید مفهوم مناسب را نسبت به مجموع شرایط اجتماعی، یا حتی اقتصادی توسعه منجید؟ بدیهی است که هیچ تکنولوژی در هیچ بخشی وجود ندارد که به مجموعه این معیارها پاسخ گوید.

در واقع، مسئله نقش تکنولوژی در توسعه، امروزه به سه دلیل، به صورت شکل مناسب انواع تکنولوژی مطرح نمی‌شود. اول آنکه، انتخاب واقعی تکنولوژیکی، به معنای انتخاب ترکیبی از ترکیبهای گوناگون عوامل تولید برای دستیابی به محصولی یکسان، به نسبت کمیاب است. دوم، به محض آنکه کشوری به جستجوی بازارهای صنعتی در بازار جهانی برمی‌آید، مسئله انتخاب از بین روشهای گوناگون مناطق مختلف زمانی صنعتی، باید به طور منظم به سودکامترین آنها حل شود.^۳ سرانجام، انتخاب تکنولوژی در حد وسیعی توسط فعالان خصوصی، یا حتی سازوکارهای کمک که هدفهای آنها همیشه با نیازهای توسعه، به وسیله‌ترین معنای کلام، تناظری ندارد، انجام می‌شود.

۲. باور اصولی تازه؟

در برابر باور اصولی قدیمی سالهای ۵۰ و ۶۰، در سالهای ۸۰، آنچه را که ما باور اصولی تازه نام می‌نهم و در حد وسیعی بر تجربه موفق کشورهای تازه صنعتی شده آسیای جنوب شرقی و نیز بر پیشرفتهای اخیر نظریه کلان اقتصادی مبتنی است، رخ داده است. طبق این باور اصولی تازه، درک پدیده‌های رشد بر سه اصل زیر استوار است:

اصل موضوع اول: رشد ملتها، در حد گسترده‌ای به باز بودن دروازه‌های آنها به روی خارج، بستگی دارد.

اصل موضوع دوم: عرضه کل، به تخصیص منابع کمیاب بستگی دارد. این عرضه، در یک بازار

1. F. Stewart (1977).

2. E. F. Schumacher (1973).

3. A. Emmanuel (1981).

رقابتی که زیر تأثیر حرکات بازار جهانی قرار داشته باشد، بیته است. اصل موضوعه سوم: هرچه انگیزه‌های کارگزاران از نظر اجتماعی سازگارتر باشد، به همان نسبت، توسعه سریعتر است. می‌توان گفت که این اصول، نقطه به نقطه با باور اصولی قدیمی در تعارض قرار دارند: بازار جهانی، به منشأ رشد تبدیل می‌شود و دولت، منشأ تخصیص بد منابع می‌شود. اکنون، این نکات مختلف را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

از الگوی درونگرا به الگوی بیرونگرا

برای توضیح این مطلب که چرا اقتصاددانان از الگویی که در آن تجارت خارجی، علت تمام بدیهای کم توسعه یافتگی تلقی می‌شده به الگویی که در آن تجارت خارجی تنها راه نجات فقیرترینها به شمار می‌رود، گذشتند.^۱ قبل از هر چیز باید تحول تطبیقی کشورهای جنوب را در سالهای ۷۰، مورد بررسی قرار داد. کشورهای بزرگ درونگرا، مانند هند یا چین، دستاوردهای اندکی داشتند و یکی از علل آن که به سهولت قابل تشخیص است، عدم توانایی آنها در کسب مواد و خدمات از خارج، یا تکنولوژی‌هایی بود که به کمک آنها بتوانند سفره‌های متعدد تحقیقاتی را از سر راه بردارند. برعکس، چند کشور بسیار بیرونگرا، مانند تایوان، هنگ کنگ یا سنگاپور، توانستند در یافت دشوار بین‌المللی، شکافهای چشمگیری به وجود آورند.

این تجربه تطبیقی، حتی اگر اقتصاددانان را به شدت زیر تأثیر قرار داده باشد،^۲ در سطح اندیشه چندان افتخار کننده نیست و خواهیم دید که قابل تمسیم نیز نبوده است. از یک سو، در بلندمدت، یا تجربه‌های صنعتی کردن سریع در فضای مبادله آزاد (مانند بریتانیای قرن نوزدهم) آشنا هستیم و تجربه‌های صنعتی کردن را در نظامهای به شدت حمایتی (مانند ژاپن، ایالات متحده امریکا و روسیه پایان قرن نوزدهم) نیز، می‌شناسیم. از سوی دیگر، همبستگی مثبت بین سهم صادرات در محصول ملی و رشد، اگر وجود داشته باشد، خالی از ابهام نیست، زیرا بازتاب این واقعیت نیز هست

۱. میان نمونه‌های متعدد تغییر نظر بین طمعی اقتصاد توسعه، یکی از پررسانترین آنها، تغییر نظر آرتور لویس (A. Lewis) است که الگوی سال ۱۹۵۴ او، راه توسعه کاملاً درونگرا را نشان می‌دهد ولی هنگام دریافت جایزه نوبل ۱۹۸۰، شایسته‌گر رشد از طریق صادرات بود. نگاه کنید به: آرتور لویس (۱۹۸۰).

۲. تنش طلبانه‌داران در این زمینه، برمهه‌آچ، جونسون (P. Johnson)، و ب. بلاسا (B. Balassa) بوده است. برای نمونه، نگاه کنید به: ب. بلاسا (۱۹۷۸).

که فقیرترین کشورها چیزی برای صادر کردن ندارند. در سطح نظری، نکته اصلی که الگوی نازۀ توسعه برآن استوار گشته است، رهایی از نظریه اسمیتی "بازار برای مازاد تولید" (vent for surplus)، به نفع نظریه ریکاردویی بازتوزیع منابع، از طریق مبادلات بین‌المللی است. نظریه اسمیتی vent for surplus، بر این اصل استوار است که تجارت بین‌المللی امکان ارزش بخشیدن به منابعی را که بی‌حاصل مانده است، فراهم می‌کند.^۱ این نظریه، طی دو قرن هرگز زیر سؤال نرفته بود. این امر که کانادا جنگل، عربستان سعودی نفت و نورو (Nauru) فسفات در اختیار دارد، زمان درازی چنین تلقی می‌شد (هنوز نیز در حد وسیعی برای بسیاری از اقتصاددانان این‌گونه تلقی می‌شود) که به این کشورها امکان می‌دهد تا "قدرت تولیدی خود را افزایش داده، محصول سالانه خود را بیشتر کنند و از آن طریق، برثروت و درآمد ملی خود بیفزایند".^۲ با وجود این، در پایان سالهای ۷۰، صحت این نظریه مورد تردید جدی قرار گرفت. تجربه کشورهای اوپک (که از سال ۱۹۷۰ تا سال ۱۹۹۰، بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار به دست آوردند)، اثرات به شدت زیانبار - آنچه را که "بیماری هلندی" نامیدند - یک جریان قوی مالی را بردستگاه تولیدی کشورهایی که آمادگی و ظرفیت پذیرش آنها را نداشتند، نشان داد. در واقع، این اثرات زیانبار^۳ ناشی از موارد زیر است: از یک سواز ظرفیت اندک جذب اقتصادهایی که در حد کمی صنعتی شده‌اند ناشی می‌شود، و از سوی دیگر، از نخصت دولتی تخصیص درآمد سالانه خارجی، زیرا بهره‌برداری از منابع معدنی اغلب توسط دولت انجام می‌شود. در افراسی‌ترین حالتها، دولت‌گرایی می‌تواند سه راه رشد فقیر صاحبکاران اقتصادی به نفع یک بورژوازی دولتی شود که در بیشتر موارد، به شدت انگل صنعت است. این امر، خود اختلالی به نفع بخشهایی ایجاد می‌کند که به طریقی از مانده عمومی بهره‌مند می‌شوند. و سرانجام، اثر ارزش بالای پول ملی که کاهش صادرات صنعتی را به دنبال آورده و بخش تولیدی داخلی را که از حمایت برخوردار نیست، دلسرد می‌کند و همچنین از بی‌نظمی درآمدهای صادراتی که متنوع پرتنوع‌ریزی را در درازمدت مشکل می‌نماید، این آثار زیانبار می‌تواند ناشی شود.

۱. اسمیت، ثروت مللی، کتاب چهارم فصل ۱، بند ۳۱: "تجارت خارجی معضن مازاد تولید زمین و کاری است که نزد آنها برای آن تقاضایی وجود ندارد و در مقابل و به جای آن، چیزی را که برای آن تقاضا وجود دارد وارد می‌کند."

۲. اسمیت، اثر یادشده.

3. A.Sid Ahmed (1988) ci (1989).

به سخن دیگر، هر درآمد سالانه خارجی، اگر هم فرایند ثروتی ایجاد کند - لاقلاً طی چند سال - الزاماً توسعه را تضمین نمی‌کند. این درآمد سالانه، حتی می‌تواند تا آنجا که موجب دلسردی تلاشهای تولیدی شود، خود یک مانع را به وجود آورد.

از نظر طرفداران الگوری تازه، نظریه ریکاردویی مزیت‌های نسبی، منهومی اگرچه نه چندان صریح، اما به مراتب افتاء‌کننده‌تر در زمینه ارتباط بین رشد و مبادلات خارجی ارائه می‌دهد. طبق این روایت، امکان دستیابی به بازار خارجی، توزیع دوباره فعالیت‌های اقتصادی را به سمت فعالیتهایی که کشور در آن زمینه‌ها از مزیت‌های نسبی برخوردار است، امکانپذیر می‌کند. بنابراین، رقابت بین‌المللی امکان نوآمان حذف فعالیتهای غیر رقابتی که قیمت‌های بالای آن بردآمد مصرف‌کننده سنگینی می‌کند و تشویق درخور توجه تولید را در بخش‌هایی که کشور در آنها از مزیت نسبی برخوردار است، فراهم می‌کند.

در طول سالهای ۸۰، مطرح شدن دوباره اندیشه ریکاردویی، موضوع بررسی‌های متعددی بوده است که خصلت شوم اوج‌جابه‌های ناشی از سیاست‌های حمایتی را در زمینه رشد نشان می‌دهد. با این همه، این کارها بر فرضیه مایی استوار است که اغلب چون بی‌حرکتی عوامل تولید یا نبود صرفه‌جویی‌های منیاس، بسیار تحدیدکننده هستند. بنابراین، یکی از وظایف نظریه مبادلات بین‌المللی، مطالعه نتایج صرف‌نظر کردن از این فرضیه‌ها بوده است. به این ترتیب، این وظیفه در شناخت مبادلات نهاده‌های واسطه‌ای، رقابت انحصاری^۱، نقش صرفه‌جویی‌های مقیاس و بنگاه‌های فراملی^۲ برداشته است. این بررسی، دوباره تردیدهای جدی برمزایی که ملتها از مبادلات بین‌المللی به دست می‌آورند، ایجاد کرده است. در واقع، به محض آنکه دولت‌ها یا بنگاه‌ها بتوانند برای خود راهبردهایی وضع کنند (چیزی که البته با فرض رقابت خالص و کامل متنی است، و این فرض آنها را از این کار باز می‌دارد)، هر ملت می‌تواند درصدی تحصیل خود بر رقابیش برآید.

از سوی دیگر، پ. کروگمان^۳ نشان داده است که چگونه اندازه سرمایه، صرفه‌جویی‌های مقیاس پدید می‌آورد و برای کشوری که در آغاز، در قیاس با رقبای خود از بازار وسیع‌تر و گسترده‌تری

۱. Helpman (1984).

۲. Krugman (1981).

۳. نگاه کنید به: بررسی هلتایر (Helleiner) (۱۹۸۹).

۴. P. Krugman (1979), (1980) et (1981).

برخوردار باشند، مزیتی ایجاد می‌کند. منافع حاصل از تجارت بین‌المللی، به چنین کشورهای اجازه می‌دهد تا صرفه‌جوییهای مقیاس تازه‌ای به دست آورند، که از صرفه‌جوییهای مقیاس در الگوهای کلاسیک تجارت بین‌المللی، می‌تواند به مراتب بیشتر باشد.

اکنون این استدلال به نسبت ساده را مورد بررسی قرار دهیم که طبق آن، وضعیتهای انحصاری برای توسعه زیان‌آور است و رقابت بین‌المللی با گسترش بخشیدن به بازار، امکان نزدیک شدن به وضعیتی را فراهم می‌کند که بر رقابت خالص و کامل، اشراف دارد. حذف نرخها و سدهای مختلف بر واردات، امکان افزایش قدرت خرید جمعیت را فراهم کرده و هزینه‌های نهاده‌های وارداتی لازم برای تولید کالاهای صادراتی را کاهش می‌دهد و این خود بر توان رقابتی این محصولات می‌افزاید. این استدلال، در واقع بر چهار فرض اثبات نشده استوار است و در مورد آنها می‌توان به طور جدی تردید کرد. در واقع، باید فرض کرد که رقابت خالص و کامل، برای توسعه وضعیتی بهینه است و قیمت‌های بازار جهانی، نزدیک به قیمت‌های رقابت خالص و کامل است؛ و صنایع نوپا، تنها به حمایت کوتاه‌مدت نیازمندند و هزینه‌های تعدیل یک وضعیت حمایتی به یک وضعیت رقابت بین‌المللی، در قیاس با منافع به دست آمده، گذرا و اندک است.

این فرض آخری، به ویژه بسیار قابل بحث است و تجربه کشورهایمانند آرژانتین، در پایان سالهای دهه ۷۰،^۱ که به آزادسازی^۲ «بی‌درویگر» اقدام ورزیدند، خلاف آن را اثبات می‌کند، که فروپاشی بخشهای کاملی از اقتصاد خود را با دروازه‌های باز به سوی خارج، به چشم دیدند.

البته، این استدلالهای مختلف را می‌توان بازگونه کرد و مثالهای متعددی^۳ از حمایت‌گرایها وجود دارد، که نحجر تدریجی سازوکارهای اقتصادی را به دنبال آورده است.

ولی فرضی که بیش از همه قابل ایراد است، این است که نوع تخصص، بر رشد بی‌تأثیر است. به محض آنکه کشوری در تخصص بین‌المللی گام گذارد، نسبت به توسعه تولید موز یا دستگاههای کامپیوتر، بادام زمینی یا فولادهای ویژه، بی‌تفاوت خواهد بود. می‌دانیم که نه تنها تمام بخشها دارای اثرات تمی و زنجیره‌ای اقتصادی یکسانی هستند، بلکه تقاضای جهانی نیز با آهنگ یکسان برای تمام بخشها افزایش نمی‌یابد. بحران عقبی که قاره آفریقا با آن دست به‌گریبان است، از عدم جذب آن در تجارت جهانی ناشی نمی‌شود، بلکه از اینجا نشأت می‌گیرد که این محصولات هر روز با

1. I.M. Ikonoff (1978).

2. Belassa (1985).

تقاضای کمتری مواجه می‌شوند و علت آن نیز این است که مواد تازه و پیشرفت بیوتکنولوژی، جایگزین صادرات سستی می‌شود. به این ترتیب، می‌توان گفت که درک تحولات کشورهای جنوب، درک قوانین تحول اقتصاد جهانی را ابجاب می‌کند.

از الگوی دخالت غیرکافی دولت، به الگوی دخالت زیاد دولت

دومین الگوی اقتصاد نوین توسعه، رجحانی است که برای سازوکارهای بازار در مقام مقایسه با دخالت دولت قابل می‌شوند. "دخالت غیرکافی دولت"، جایگزین "دخالت زیاد دولت" شده است. البته، این درس نمی‌تواند از این جهت که دخالت‌های دولت اغلب با ناکامی مواجه گشته است، درسی منتج از تجربه‌ها باشد و تجربه‌های لبرالسم کامل در زمینه توسعه، اگر مورد هنگ‌کنگ را استثنا کنیم که به علت خاص بودن نمی‌تواند ارزش مثال داشته باشد، ناشناخته است. برعکس، برخی از نرخهای رشد بالا را دولتهایی قوی چون کره جنوبی، به دست آورده‌اند.

در واقع، نظریه اخیر دخالت زیاد دولت را با توجه به مفهوم اختلال، باید مد نظر قرار داد. این مفهوم، الزاماً ضرورت پذیرش برخی از فعالیتها را که از پیامدهای مقطوف به غیربالیی برخوردار هستند، به زیر سؤال نمی‌برد. این مفهوم برت نکته استوار است.^۱

اول، دخالت دولت اعم از آنکه از طریق اداره قیمتها، مقادیر با اطلاعات صورت گیرد، در تخصیص منابع، در مقام مقایسه با وضعیت بازار که تخصیص منابع در آن براساس رجحان کارگزاران صورت می‌گیرد، اختلالها و امواجهای قابل ملاحظه‌ای ایجاد می‌کند.

دوم، دولتی کردن زندگی اقتصادی، برای فرار از این کنترل، بازارهای موازی به وجود می‌آورد و به هرتقدیر به نظر نمی‌رسد که کارایی داشته باشد.

سوم، دولت خود یک کارگزار عقلانی نیست، ولی می‌تواند به عنوان ایزاری برای خدمت به منافع خاص، مورد استفاده قرار گیرد.

اثرات زیانبار اختلالهای ایجاد شده بر رشد از بابت دخالت دولت، موضوع بررسیهای متعددی در طول سالهای ۸۰ بوده است که بخش قابل توجهی از آنها توسط بانک جهانی، صورت گرفته است. در این زمینه، آگار والا^۲ کوشیده است نشان دهد که بین یک شاخص "اختلال" مبتنی بر هفت

1. A.O.Krueger (1990).

2. Agarwala (1983).

نمایه، رشد درسی، و یک کشور، در طول سالهای دهه ۷۰، رابطه‌ای منفی وجود دارد. بررسیهای متعدد مهمی در باره نتایج این اختلالات بر رشد بخشهای مختلف و به ویژه بر عملکرد بخش کشاورزی، سطح اشتغال یا انتخاب روشها، صورت گرفته است.^۱

تحلیل اختلالاتها، اغلب در بازار کار صورت گرفته است و کشورهای توسعه یافته نیز به طور گسترده‌ای از آن بهره گرفته‌اند. براساس این تحلیل، مازاد قابل توجه نیروی کار غیرماهر، از ویژگیهای کشورهای جنوب است. اگر دخالت دولت صورت نگیرد، مزد به سطح حداقل ادامه حیات نزدیک خواهد شد و اشتغال کل نیروی کار را امکانپذیر خواهد کرد (فرض این است که مازاد عرضه کار بر تقاضا، در سطح حداقل مزد، به بخشهای سنتی باز خواهند گشت). در این صورت، تکنولوژیهایی که به کار گرفته می‌شوند می‌توانند تکنولوژیهایی به شدت کاربر باشند و این امر، دستیابی به امتیازی نسبی را در تقسیم بین‌المللی کار، ممکن می‌کند.

اختلالاتها از همینجا می‌توانند شکل بگیرند و ظاهر شوند، یا با وضع قوانین اجتماعی از طریق دولتها، یا از این جهت که کارگران ممکن است برای تحصیل دستمزد یا شرایط مناسبتر کار، متشکل شوند. جدا از آنکه کدام یک از موارد مطرح باشد، افزایش هزینه‌ها به شکل دستمزد، تنها می‌تواند انتخاب روشهای سرمایه برتر، به تر شدن وضع صادرات و عدم رعایت قوانین اجتماعی را به دنبال داشته باشد. کوزتس^۱، رشد بالای کشورهای تازه صنعتی را ناشی از انعطافپذیری بازار کار آنها و فقدان اعتصاب می‌داند، حتی اگر اداره نیروی کار به شکلی آمرانه و نه از طریق بازار رقابت خالص و کامل، صورت پذیرد.

مسئله دیگر، از اینجا ناشی می‌شود که نتایج تصمیمها و اقدامهای اتخاذ شده توسط دولتها، برای خود آنها نیز به خوبی آشکار نمی‌شود. در هندا، پروانه‌های وارداتی کالاهای تجهیزاتی و سرمایه‌ای، مدتها متناسب با سهم بنگاهها در ظرفیت تولید کل هربخش، برای آنها صادر می‌شد. بنابراین، نفع هر یک از این بنگاهها در این بوده است که ظرفیت تولید خود را افزایش دهند، حتی

۱. نویسندگان متعددی کوشیده‌اند عملکرد ضعیف بخش کشاورزی صادراتی راه به ویژه در آمریکای صحرا، با قیمتهای خرید اندک از تولیدکننده، ترجیح دهند. کروگر، شیف و والدس (Valdes, Schiff, Krueger, ۱۹۸۸)، نشان دادند که نرخ حمایتی اسمی در دوره ۱۹۸۰-۱۹۸۱، برای گندم آرژانتین، ۵۰- درصد، برای قهوه ساحل عاج، ۳۹- درصد، برای کاکائو غنا ۵۵- درصد و برای کتانچوی سرلانکا، ۶۳- درصد بوده است. علاوه بر آن، ضروری است که تولیدکنندگان در مقابل تغییرات قیمت، به طور مؤثری واکنش نشان دهند، به این معنا که کلش عرضه، باید در حد وسیعی مثبت باشد. اما معایب کشتی که صورت گرفته است، از این نقطه نظر، همیشه معنادار نبوده است.

اگر از این لحاظ، با ظرفیت تولید اضافی نیز مواجه بوده باشند. آیا نتیجه این امر غیر از این می‌تواند باشد که سهمی از بازار را به نفع رقبای خود که به سرمایه‌گذاری و تحصیل کالاهای ارزشمند سرمایه‌ای ادامه می‌دادند، از دست داده باشند. به هر جهت، مسئولان دولت هند، نتایج چنین اقدامی را که در جهت خلاف هدفهای آنها عمل کرده است، ندیدند.^۱

به طور کلی، سیاست حمایتی و دخالت دولت، موفقیت‌های درآمد سالانه را به وجود می‌آورند، به نحوی که کارگزاران، بخش قابل توجهی از منابع کمیاب خود را برای به دست آوردن این درآمد سالانه، اختصاص می‌دهند. در وضعیت درآمد سالانه، برخی از کارگزاران می‌توانند ضمن افزودن بر ثروت شخصی خود، از ثروت خالص جامعه بکاهند.^۲

اگر دخالت دولت، از لحاظ ایجاد اختلال و اعوجاجها محکومیت پذیر است، وظیفه تعریف این اعوجاجها و اندازه‌گیری آن نیز، همچنان مطرح است.

از جهت نظری، نظامهای تعادل عمومی، که وضعیتهای بر حسب فرض بینه با توجه به آنها محاسبه می‌شود، ایستا هستند و نمی‌توانند برای پویایی توسعه مورد استفاده قرار گیرند.^۳ برای مثال، بازار کار را مورد نظر قرار دهیم. اگر از جانب دولت دخالتی صورت نگیرد، دستمزدها در سطح نزدیک به دستمزد بخورونمبر برقرار می‌شود، ولی به همین مناسبت، چنین دستمزدی نمی‌تواند برای کالاهای صنعتی تقاضایی به وجود آورد. برعکس، اگر بخشی از کارگران دستمزدی بالاتر از نرخ مزد بازار دریافت دارند، ممکن است چنین تقاضایی به وجود آید و به دنبال آن، افزایش تولید امکانپذیر می‌شود. نظام بینه کدام است؟ بدیهی است که همه چیز به ظرفیتهای تولیدی کشور و وابستگی آنها به نهاده‌های وارداتی ارتباط دارد، ولی می‌توان مواردی را درک کرد که در آنها دخالت دولت برای آغاز فرایند افزایش تقاضا و عرضه کل، توجیه پذیر است.

در عرضه عمل، مسئله اندازه‌گیری اختلال و اعوجاج مطرح است. برای مثال، اگر گفته شود که قیمت‌ها موجبات اختلال را فراهم می‌کنند، فرض این است که قیمت‌هایی را که در "نظام بدون اختلال" برقرار است و می‌توانیم شناسایی کنیم. می‌دانیم که برای نظریه اقتصادی چنین نظامی، نظام رقابت

۱. این مورد را باهاگواتی (Bhagwati) و دسای (Desai) (۱۹۷۰)، بررسی کرده‌اند.

۲. مفهوم اقتصاد درآمد سالانه را، آ.آ. کروگر (A.O. Krueger)، (۱۹۷۱)، بوشانان (Buchanan)، تولیسون و تولوک (Tollison et Tullock)، (۱۹۸۰) مطرح ساخته‌اند و باهاگواتی (Bhagwati) (۱۹۸۱) و باهاگواتی و سرنیواسان (Bhagwati et Srinivasan)، (۱۹۸۰)، آن را در تحلیل اقتصادی توسعه، به کار برده‌اند.

خالص و کاملی در شرایط متعدد متادل، تحلیل مدرن ارائه کرده است. به هر جهت، هیچ ابزاری برای محاسبه هیئتی چنین نظامی در اختیار نداریم. در بیشتر موارد، به این فرض اکتفا می‌شود که نظام قیمت‌ها که بر بازار جهانی حاکم است، همان نظامی است که بیش از هر نظام دیگری به نظام بهینه نزدیک است. ولی البته، این فرض یک فرض کاملاً غیرموجه است. در واقع، کالاهای متعددی در این بازار با بهای اندکی ارائه می‌شود، به نحوی که قیمت آنها، حتی هزینه تولید آنها را تأمین نمی‌کند. چگونه می‌توان تصور کرد که این نظام برای فقیرترین کشورهای نرخ رشد بهینه‌ای به ارمغان آورد؟

دومین انتقادی که متوجه دخالت دولت است، غیر مفید بودن و پرهزینه بودن آن است. بی‌فایده از این جهت که می‌تواند به ایجاد بازارهای موازی که هدف آنها دقیقاً فرار از کنترل دولت است، بیانجامد. اقتصاددانان، مدتها از تحلیل این بازارها غفلت کرده بودند، ولی در طول سالهای دهه ۸۰، فایده‌هایی که بر مطالعه پدیده‌های اقتصادی خرد از نو مرتب شد، بررسی‌هایی را در این زمینه برانگیخت.^۱ به این ترتیب، این نکته به اثبات رسید که فعالیت این بازارهای موازی، مستلزم صرف هزینه‌های سنگین به علت خطرات احتمالی مجازات، پرداخت رشوه، عدم صرفه‌جوییهای مقیاس یا مواضع انحصاری، در بازارهای بسیار نکه نکه است. با این همه، این بازارها، امکان عرضه و تحصیل تولید یا خدماتی را فراهم می‌کند، که بازار رسمی از انجام آن ناتوان است (برای مثال، قطعات یدکی یا برخی نهادهای صنعتی خارجی) و در نتیجه، نقش آنها در زمینه رشد حتی می‌تواند سودمند تلقی شود.

خط سوم حمله علیه مفهوم اراده‌گرایی توسعه، اثبات این مطلب بوده است که دولت مجموعه‌ای از کارگزاران نועدوست نیست که خواسته باشد حداکثر مطلوبیت را برای رفاه عمومی فراهم کند، بلکه دولت در بیشتر موارد، از افراد یا گروه‌هایی تشکیل می‌شود که ضمن عقد اتحاد با گروه‌های خصوصی، درصدی به دست آوردن منافع خاص خود است. ج. ماتیاس و پ. سالاما، نقش دولت را در گسترش مناسبات مزدی و در پولی کردن مناطق روستایی، نشان داده‌اند.^۲ برای هند، باردهان^۳ نشان داده است که اندازه کشور و ناهم‌بگونی آن، به استقرار مصالحه‌ای بین گروه‌های همسو و

۱. برای مثال، نگاه کنید به: T.N.Srinivasan, J. Whalley (eds) (1986).

2. G. Mathios et P. Salama (1983).

3. Bardhan (1984).

مخالف، انجامیده است. از این قبیل هستند: دهقانان مرفه و ثروتمندی که می‌توانند اصلاحات ارضی را به تکه تکه کردن املاک وسیع غیر تولیدی محدود کنند، منابع بزرگی که می‌توانند از حمایت گمرکی قابل توجهی برخوردار شوند، و طبقات کارگری که تشکلهای سندیکایی داشته و تضمینهای شغلی به دست می‌آورند. بررسیهای متعددی در مورد آفریقای معاصر، گسترش بوروکراسی دولتی را از زمان استقلال، برداشت این بوروکراسیها را از درآمدهای صادراتی و به زیان روستاییان، و ریحان بوروکراسی را به نفع مصارف دولتی و به زیان سرمایه‌گذاری، مورد مطالعه قرار داده‌اند.^۱ در مورد آمریکای لاتین، وایت و وید^۲، راهبردهای توسعه طبقات رهبری خود را، با راهبردهای توسعه طبقات رهبری تایوان و کره جنوبی، مقایسه کرده‌اند. در مورد اخیر، گروههای وسیعی وجود دارند (مالکان ارضی، کارگران سندیکایی...) که برای مقابله با دولت، از استقلال کافی برخوردار هستند. چنین گروههایی، در تایوان و کره جنوبی وجود ندارند - گاهی به این دلیل که سلطه استعماری ژاپن ساختارهای سستی قدرت بومی را از بین برده و از این جهت که اصلاحات ارضی پس از جنگ، مالکیت بزرگ ارضی را درهم شکسته است - و این امر به دولت امکان داده است که به طور جدی تری راهبردهای توسعه، وضعیتی مخالف وضعیت "دولت ملایم" را که بنا بر نظر میردال، منوال کم توسعه یافتگی است، هدایت کند.

بدون آنکه خواسته باشیم نتیجه‌ای بگیریم، باید گفت که بحث بر سر رابطه بین بازار و توسعه، دو مسئله اساسی را مطرح می‌کند، یکی از آن دو مسئله اخلاقی و دیگری تحلیلی است که این دو مسئله را نمی‌توان حل کرد و این احتمال می‌رود که بحث را به درازا بکشاند.

مسئله تحلیلی را می‌توان به طریق زیر مطرح کرد: چه نوع بازاری رشد بهینه را امکانپذیر می‌کند؟ آیا چنین نظامی یک نظام تعادلی است؟ از آنجا که نظریه اقتصادی تا حال حاضر نتوانسته است وجود تعادل عمومی بازارها را جز با فرضهای بسیار خاصی - رقابت خالص و کامل در جهانی ناپویا - اثبات کند، هنوز نایست شدن باب این بحث، راه درازی باقی مانده است.

مسئله اخلاقی، که این پرسش را مطرح می‌کند که منظور از توسعه چیست، مسئله‌ای، به مراتب

۱. Coquery Vidrovitch (۱۹۵۶ و ۱۹۶۶)، Grellet (۱۹۸۲)، Sandbrook (۱۹۸۸)، Gill (۱۹۸۸)، Terray (۱۹۸۷). در اینجا باید یادآوری کرد که این مصروف دولتی را می‌توان از سویی ناشی از وسعت کشور دانست که در مرمورت، ناپار است. مزیندهای بالای اداره کشور را تحمل کند و از سوی دیگر، ضرورت دستیابی به نظامی سیاسی با این گروههای قومی، که گاهی با توزیع گسترده، عایدبهای کلان، به دست می‌آید.

ظریفتر است. توجیه بازار در این است که تخصیص منابع نادر در آن، براساس رجحاناتی فردی صورت می‌گیرد. ولی این توجیه، مستلزم این فرض است که در چشم‌انداز بلندمدت توسعه، کارگزاران از داوهای متفاوتی که در امر توسعه مطرح است، آگاه باشند. به هر ترتیب، روشن است که این نکته در مورد فقیرترین اقشار جمعیت، مصداق ندارد. تنها برای مثال، می‌توان یادآور شد که این فقیرترین افراد، ممکن است همیشه پزشکان سنتی غیرکارآ را به پزشکان غربی، الکل را به کتاب، انزوا و خانه‌نشینی دختران را به ثبت‌نام آنها در مدارس و... ترجیح دهند. از سوی دیگر، این جمعیتها معمولاً مصرف بلادرنگ را به سرمایه‌گذاری، که اثرات آن در درازمدت بروز می‌کند، ترجیح می‌دهند، یا مصرف منابع طبیعی کمیاب را هم امروز به کنار گذاردن آنها برای مصرف فردا، مرجح می‌نامند. به هر صورت، هراتخایی بین مصرف حال و مصرف آینده، یک مسئله اخلاقی است زیرا جمعیت‌های ذی‌نفع و مربوط، جمعیت‌های واحدی نیستند.^۱

از الگوی کارگزار غیرعقلانی به الگوی کارگزار عقلانی
 سومین اصل موضوعه باور تازه توضیح دهنده توسعه، این است که کارگزاران عقلانی هستند - این کارگزاران امکانات خود را صرف هدفهایی می‌کنند که در پی تحقق آنها هستند و به انگیزشهای بازار پاسخ می‌دهند - ولی هدفهایی که این کارگزاران به دنبال آن هستند، می‌تواند به تشکیل نهادهایی بیانجامد که در فرایند توسعه ایجاد و ققه کنند. همان‌طور که م. اولسون می‌نویسد، نظریه اقتصاد کلان باید با این پرسش آغاز شود: آیا کارگزارانی وجود دارند که در ایجاد مانع برسر مبادلات متقابلاً سودمند، بین خریداران و فروشندگان بالقوه نفعی داشته و امکان آن را نیز داشته باشند، و به این ترتیب مانع از رسیدن بازار به تعادل شوند؟^۲

پسین اصل موضوعه‌ای، خود قطع رابطه‌ای با الگوی قدیمی است که به طور ضمنی بر این فرض استوار است که کارگزاران و نهادهای کشورهای جنوبی، غیرعقلانی هستند. همان‌طور که میردال، در این مورد بسیار شاخص باور اصولی قدیمی نوشته است: "در کشورهای توسعه یافته هم رفتارها و نهادها، با عقلانی هستند، به این معنا که راه را برای حرکت به سمت توسعه باز می‌کنند و یا به سرعت و با ظرافت تعدیل می‌شوند، به نحوی که توسعه را امکانپذیر می‌سازند. در مورد کشورهای

1. J. Robinson (1962).

2. M. Olson (1986).

در حال توسعه، این مطلب مصداق ندارد.^۱ بنابراین، الگوی تازه از سویی برآن است که انگیزه‌های کارگزاران و نیز نهادها، می‌توانند و باید تبیین شوند. این انگیزه‌ها و نهادها برای برخی از گروهها، می‌توانند عقلانی باشند، حتی اگر در درازمدت برای توسعه متضاد به نظر برسند.

چنین تحولی در عرصه اندیشه اقتصادی، ریشه‌های متعددی دارد و به اقتصاد توسعه نیز محدود نمی‌شود.^۲ یکی از دلایل توجه به اقتصاد خرد در رشته‌ای که تاکنون از این جهت چندان مورد نظر نبوده است، بی‌تردید از اینجا ناشی می‌شود که در سالهای ۷۰، برسرراه انتشار تکنولوژیهای وابسته به انقلابهای سبز، مشکلاتی به وجود آمده است. چگونه می‌توان توضیح داد که چرا بسیاری از کشورها، از به کارگیری روشهای تازه‌ای که می‌توانست موجب بهره‌وری بالای تولید شود، خودداری کردند؟ چگونه می‌توان تداوم اجاره کاری یا رباخواری را توضیح داد؟ اگر توجه داشته باشیم که این گونه رفتارها، تنها از جهالت یا سفاقت کارگزاران ناشی نمی‌شود، در این صورت ضرورت دارد، که قیدها، انگیزه‌ها و راهبردهای اقتصادی گروههای مختلف اجتماعی، مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

آیا کارگزاران مغفول هستند؟

نازمان انتشار مقاله شولتز (Schultz) در سال ۱۹۶۴، اقتصاددانان توسعه، کارگزاران - و به ویژه کارگزاران جامعه روستایی - را غیرعقلانی^۳ قلمی می‌کردند، دقیقاً با همین 'غیرعقلانیت' بود که جنبه‌های بسیاری از کم توسعه یافتگی توضیح داده می‌شد. به این ترتیب، کم توسعه یافتگی جامعه روستایی، با غیرعقلانی بودن اجاره کاری از نظر اقتصادی، تکه تکه شدن زمینهای کشاورزی، نرخیهای 'غیرمنطقی' نزول خواران و غیره، توضیح داده می‌شد. به هر حال، آنچه را که شولتز و به دنبال او بسیاری دیگر از علمای اقتصاد خرد، می‌خواهند نشان دهند، این است که کارگزاران به قیدهایی که باید با توجه به آنها عمل کنند، درصدد پیشه کردن هدفهای خود هستند و این عمل در هر جامعه‌ای، همانا حداکثر درآمد، به حداقل رساندن احتمال خطر، کمینه کردن تلاش در کار و

۱. G. Myrdal (1970) p.27.

۲. برای مثال، نگاه کنید به: T. Eggertson (۱۹۹۰).

۳. برای مثال، نگاه کنید به: Myrdal (۱۹۶۸) صفحه ۹۱۲ و E.R. Dykema (۱۹۸۶).

غیره است و از این جهت، تفاوت چندانی در این یا آن جامعه وجود ندارد. ملاحظه می شود رفتارهایی که از نظر اقتصادی می توانند غیرعقلانی به نظر برسند، رفتارهایی هستند که اگر نبود اطلاعات^۱، هزینه های دستیابی به بازار و به طور کلی هزینه های معاملات، مشکلات دستیابی به اعتبار و بیمه، زمان لازم برای یادگیری روشها و نحوه عمل بازار، تنگی وقت^۲ یا جیره بندی بازارها را نیز در نظر بگیریم، به خوبی می توان آنها را توضیح داد.^۳

با این حال، کوشش در جهت توضیح رفتار کارگزاران، با حداکثر کردن برخی از رجحانات یا برخی از اجزای آنها و قیدها، ریشه این رجحانات را آشکار نمی کند. چنین توضیحی را می توان حتی یک حشو قبیح تلقی کرد، زیرا فرض را بر آن می گذارد که اگر کارگزاری برخلاف منافع خاص خود عمل کند، دلیل آن را یا باید از بی اطلاعی کارگزار دانست و یا از نزدیک بینی ناظر، که قیدهای محیط ستی را در نمی یابد. برای توضیح تحولات اجتماعی متفاوت، می توان از اینجا آغاز کرد که هدفها و رجحانات کارگزاران کشورهای جنوب، الزاماً همواره همانهایی نیستند که در کشورهای شمال مشاهده می شوند. یکی از مایه های که به تکرار در سنت ویری (Weber) مطرح شده است، مبانی مذهبی^۴ و فرهنگی^۵ رفتارها بوده است. اینکه برخی از نویسندگان بر نقش وحدت فرهنگی به عنوان ابزار مقاومت در مقابل سلطه خارجی نگاه می کنند، حال آنکه برخی دیگر، برعکس می گویند شکل گیری رجحاناتی مصرف کنندگان کشورهای جنوب را زیر تأثیر نصابهای بین المللی نشان دهند، این خود نشانه ای از تضادهای کشورهای جنوب است.

راه اصولیتر برای زیر سؤال بردن رهیافت توسعه براساس عقلانی رفتار کردن کارگزاران، طرح پرسش در مورد امکان وجود انتخابهای ممکن است. در واقع، کارگزاران بسیاری و به ویژه فقیرترین آنها، کشاورزان مقروض و زنان (هندی ولی نه آفریقایی)، در زمینه کار و مصرف خود، امکان انتخابی را ندارند و انتخاب واقعی خود را نمی توانند اعمال کنند.^۶ در اینجا، تنها به این نکته اشاره می کنیم که حتی اگر این نوع استدلال را بپذیریم، هنوز باید توضیح داد که چرا برخی از گروهها

1. B. Greenwald et J.E. Stiglitz (1986), et J.E. Stiglitz (1983).

2. F.R. Mahieu (1989).

3. D.L. Bevan et al. (1987).

4. Y. Gousseault (1990), A. Moutassime (1982), M. Morishima (1982), World Development (1980).

5. در واژه "فرهنگ" اهام بسیاری وجود دارد. و دبلیو. روتان (W. Ruttan) (۱۹۸۸)، برای آن ۹ تعریف مختلف را برمی شمرد. همچنین، نگاه کنید به: P. Pascalet (۱۹۸۲)، L.E. Thanh Khol (۱۹۸۱) و S. Latouche (۱۹۸۸).

6. Stiglitz (1989).

اطلاعات یا بخشی از بازار را در اختیار دارند، و این توضیح، در متن غیرتاریخی تحلیل اقتصادی خرد، کاملاً دشوار است.

نهادهای عقلانی؟

رهیافت خرد اقتصادی توسعه، می‌کوشد نشان دهد که نه تنها کارگزاران غیرعقلانی نیستند، بلکه نهادها نیز زاده تصادفهای کورتاریخی نبوده و از منطقی عمل جمعی کارگزاران پدیدار می‌شوند. برای مثال، اجاره‌کاری را مورد نظر قرار دهیم. اجاره‌کاری مدت‌های طولانی یک 'سفته' اقتصادی تلقی می‌شد. در واقع، چگونگی می‌توان ندانم نهادی را تصور کرد که بیجا انگیزه‌ای برای تولید و استفاده از نهاده‌ها به وجود نمی‌آورد، زیرا کسی که این نهاده‌ها را در توپد به کار می‌گیرد تنها از بخشی از درآمدی که از تبعات به کارگیری این نهاده‌هاست، بهره‌مند می‌شود.^۱

پاسخ این مطلب در تقسیم کردن احتمال خطر نهفته است. در واقع، اجاره‌کاری را می‌توان سازشی بین ایجاد انگیزه برای تولید و اطمینان در مقابل احتمال خطر، در عین حال به نفع اجاره‌کار و مالک زمین دانست که معمولاً در بازپرداخت تعهدات و بدیهیهای پولی خود با مشکلات بزرگی مواجه است. در مورد محتوای متن قرارداد اجاره‌داری، فرض این است که تحت عبارات مفاد قرارداد، مسئله حداکثر کردن تابع مطلوبیت مالک، با توجه به قید تأمین سطحی تضمین شده از مطلوبیت برای اجاره‌کار، حل می‌شود. توضیح این مطلب که چرا قرارداد اجاره‌کاری به شکل درصدی تنظیم می‌شود، در ایجاد انعطاف‌پذیری بیشتر برای اجرای آن نهفته است و این قراردادها به این علت معمولاً در یک ناحیه به یک صورت هستند و شکل واحدی دارند، که با لکان می‌خواهند از فروش مجدد نهاده‌هایی که در اختیار قرار داده‌اند جلوگیری به عمل آورند.^۲

حتی اگر هر کارگزار، راهبرد فردی حداکثر کردن امکانات سودآوری خود را دنبال کند، معنای آن الزاماً این نیست که تعادل اجتماعی به مفهوم پارتویی (Pareto) آن بهینه است. این نتیجه کلاسیک نظریه‌بازها، الهام‌بخش تحلیلهای متعددی در اقتصاد توسعه بوده است. یکی از پرثمرترین آنها، بی شک تحلیل اولسون^۳ بوده است. در گروههای وسیع، هر کارگزار باید منافع

۱. A. Marshall (1920), p. 644 et 645.

۲. S.N.S. Chauri (1969), P. Berdhan (1989), Eggertson (1990).

۳. Olson (1965) et (1982).

اقدامهای خود را با سایر اعضای گروه تقسیم کند، بنابراین، او تنها بخش کوچکی از این منافع را به دست می‌آورد، به نحوی که انگیزه اقتصادی او در مشارکت در گروه، ضعیف خواهد بود. برعکس، در گروههای کوچک که هدف آنها کسب امتیاز است، هر چه گروه بسته تر باشد، امتیازهای حاصله بیشتر است. در اینجا، برای مثال توضیح می‌دهد که چرا گروههای ذی‌نفع که معرف منافع گروههای کوچک هستند، دارای نفوذی نامتناسب بر تصمیمهای دولتی هستند، حال آنکه سازمانهای نماینده منافع گروههای وسیع، مانند مصرف کنندگان یا کشاورزان بدون زمین، وزن اندکی دارند. تصمیمهای اقتصادی کلان، به این ترتیب ممکن است تنها در خدمت منافع گروههای کوچک قرار گیرند، منافعی که با منافع جمع در تعارض قرار می‌گیرد. اولسون، به این ترتیب می‌گوید که منطقی بودن نهادهای مختلف و متنوعی را مانند نظم کاستهای هندی یا آپاراتبند در آفریقای جنوبی، توضیح دهد. در سطح اقتصاد خرد، نویسندگان بسیاری، تداخل تصمیمهای فردی و تصمیم گروهها (خانواده‌ها، اقوام، معاویها...) را در داخل دهکده‌ها، مورد بررسی و مطالعه قرار داده‌اند^۱. به این ترتیب، توانسته‌اند نشان دهند تصمیمهایی که بر زندگی اقتصادی روستاها تأثیر می‌گذارند، از قبیل اداره کردن آب یا زمینهای مشترک، انعکاسی از راهبردهای پیچیده است. البته، نتایج حاصله در سطح مروسا، یک دست نیست، اما از این پس، اقتصاد روستایی از یک روش شناسی برخوردار است که امکان درک بهتر وضعیتهای را مانند ظهور کمبایی مواد غذایی^۲، شرایط موفقیت در انقلابهای سبز را فراهم می‌کند.^۳

از رشد بلندمدت در کشورهای جنوبی در سالهای دهه ۸۰، چه آموخته‌ایم؟ پاسخی که با کمترین مخالفت مواجه می‌شود، این است که آموخته‌ایم پرسشهای تازه‌ای مطرح کنیم. نه تنها عصر توضیح توسعه با عوامل تولید، سبزی شده است، بلکه ما کوشیدیم نشان دهیم که پدیده‌های متعددی که اغلب اقتصاددانان آنها را در پانزده سال گذشته، داده‌های برونزا تلقی می‌کردند - رفتار کارگزاران، تشکیل نهادها، تصمیمهای سیاست اقتصادی - امروزه پدیده‌هایی تلقی می‌شوند که به

1. Bliss et Stern (1982).

2. J. Dreze et A. Sen (1989).

3. R.H.Day et I.Singh(1977).

نظریه‌های توضیحی نیازمند هستند. به این ترتیب، می‌توان تحول اندیشه اقتصادی را در زمینه توسعه، کوشش بلندمدتی برای درونی کردن آنچه که دو دهه قبل عوامل برونزای توسعه تلقی می‌شد، تفسیر کرد. نه محیط زیست و نه نهادها را دیگر نمی‌توان داده‌های "طبیعی" تلقی کرد. در این کوشش درونی کردن، مسیرهای متعددی تنها به این مناسبت پدیدار شدند، که ایجاد ارتباط بین متغیرها - برای مثال پیشرفت‌های فنی و محیط زیست - که تا حال حاضر در محدوده‌های فکری از یکدیگر متمایز بودند، آغاز شد. به علاوه، این احتمال نیز وجود دارد که در آینده نزدیکی، میدانهای تازه‌ای برای توضیح پدیدار شوند. با وجود این، چنین روشی دو نوع مسئله روش‌شناختی را مطرح می‌کند که امروزه تحلیل اقتصادی و جامعه‌شناختی توسعه، با آن مواجه است.

اولین مسئله این است که بدانیم توضیح پدیده توسعه را در چه سطحی باید قرار داد. فرض کنیم خواسته باشیم این پدیده را با رفتار کارگزاران توضیح دهیم و این رفتار را با نظامهای آموزش و برده‌داری. در این صورت، باید توضیح داد که چرا یک جامعه، ترجیحاً یک روش نظام بردگی را و نه روش دیگری را برمی‌گزیند - و کسی بلندپروازی پاسخ به این نوع پرسش را ندارد. امروزه این نوع پرسشها، با شدت خاصی مطرح است، تا جایی که نظریه نازده رشد، به طریقی بی‌شک متقاعد کننده، عوامل تولید را که مدت‌ها برونزا تلقی می‌شد، درونزا می‌کند.

مسئله دوم، مسئله ماهیت توضیحات علمی است. بی‌توجهی بزرگ اقتصاددانان نسبت به ادغام پدیده‌های غیراقتصادی، از اینجا ناشی می‌شود که این پدیده‌ها به ندرت کمیّت پذیر هستند. چگونه می‌توان نقش محیط زیست، نهادها یا فرهنگ را در توسعه اندازه‌گیری کرد؟ چرا فلان عامل و نه عامل دیگری را باید به عنوان متغیر توضیح دهنده انتخاب کرد. این نقشهای مختلف را چگونه باید درجه‌بندی کرد؟ حداکثر کاری که می‌توان انجام داد طرح تفکراتی است که تنها توجیه آن، نه مبنای معیارهای علمی، بلکه جالب بودن پرسشهای طرح شده است.

- Agarwala R., *Price Distortions and Growth in Developing Countries*, World Bank Staff Working Papers, n° 575, 1983.
- Amin S. (ed.), *Human Resources, Employment and Development*, New York, S. Martin's Press, 1984.
- Amin S., *La déconnexion*, La Découverte, 1986.
- Assidon E., Derhli K., Raffinot M., Jacquemot P., *Economie et sociologie du Tiers Monde, un guide bibliographique et documentaire*, Paris, L'Harmattan, 1981.
- Auray J.-P., Duru G., Mougeot M., Peut-on définir de manière univoque l'industrie industrialisante?, *Tiers Monde*, t. XXII, n° 87, juillet-septembre 1981.
- Balassa B., Export and Economic Growth : Further Evidence, *Journal of Development Economics*, juin 1978.
- Balassa B., *Change and Challenge in the World Economy*, Macmillan, 1985.
- Balassa B., Giersch H. (ed.), *Economic Incentives*, Macmillan, 1986.
- Banque mondiale, *Rapport sur le développement dans le monde*, annuel.
- Bardhan P., *The Political Economy of Development in India*, Oxford, 1984.
- Bardhan P. (ed.), *The Economic Theory of Agrarian Institutions*, Oxford, 1989.
- Basu K., *The Less Developed Economy : A Critique of Contemporary Theory*, Oxford, Basil & Blackwell, 1984.
- Beaud M., *Le système national/mondial hiérarchisé*, La Découverte, 1987.
- Beaud M., *L'économie mondiale dans les années quatre-vingt*, La Découverte, 1989.
- Beenstock M., Corruption and Development, *World Development*, vol. 7, 1979.
- Bevan D. L., Bigsten A., Collier P., Gunning J. W., Peasant Supply Responses in Rationed Economies, *World Development*, vol. 15, n° 4, 1980.
- Bhagwati J., Directly Unproductive Profit Seeking Activities : A Welfare Theoretic Synthesis and Generalization, *Journal of Political Economy*, 1982.
- Bhagwati J., Desai, *Planning for Industrialization : A Study of India's Trade and Industrial Policies since 1950*, Cambridge, CUP, 1970.
- Bhagwati J., Srinivasan T. N., *Foreign Trade Regimes and Economic Development in India*, New York, NBER, 1975.
- Bhagwati J., Srinivasan T. N., Revenue-Seeking : A Generalization of the Theory of Tariffs, *Journal of Political Economy*, vol. 88, 1980.
- Bhalla S., Glewwe P., Growth and Equity in Developing Countries : A Reinterpretation of the Sri Lanka Experience, *World Bank Economic Review*, septembre 1986.
- Birdsall N., Economic Approaches to Population Growth, in Chenery et Srinivasan, 1988.
- Bliss C. J., Stern N. H., *Palampur : the Economy of an Indian Village*, Oxford, 1982.
- Boserup E., *Population Growth and Technological Change : A Study in Long Term Trends*, University of Chicago Press, 1981.
- Bourcier de Carbon (sous la direction de), Demain le Tiers Monde : population et développement, *Revue Tiers Monde*, t. XXIV, n° 94, avril 1983.
- Buchanan J. M., Tolison R. D., Tullock G., *Toward a Theory of the Rent Seeking Society*, Texas University Press, 1980.

- Casson M., Pearle R. D., *Multinational Enterprises in LDCs*, in N. Gemmel (ed.), 1987.
- Charnes J., Débat actuel sur le secteur informel, *Revue Tiers Monde*, t. XXVIII, n° 112, 1987.
- Chenery H. B., Robinson S., Syrquin M., *Industrialisation and Growth: A Comparative Study*, Banque mondiale, 1986.
- Chenery H., Srinivasan T. N. (ed.), *Handbook of Development Economics*, 1988.
- Chiu D. L., Farmer Responses to Food Grain Controls in Developing Countries, *Quarterly Journal of Economics*, vol. 92, n° 4, 1978.
- Comelieu C., Sachs I. (sous la direction de), *Histoire, culture, styles de développement*, L'Harmattan, 1988.
- Copans J., Remarques sur la nature du salariat en Afrique noire, *Revue Tiers Monde*, t. XXVIII, n° 110, juin 1987.
- Coquery-Vidrovitch C., *Afrique noire: permanences et ruptures*, Paris, Payot, 1985.
- Coquery-Vidrovitch C., Forest A., *Décolonisations et nouvelles dépendances*, Presses Universitaires de Lille, 1986.
- Corden W. M., The Relevance for Developing Countries of Recent Developments in Macroeconomic Theory, *The World Bank Research Observer*, vol. 2, n° 2, 1987.
- Courlet C., *Les industrialisations du Tiers Monde*, Syros, 1990.
- Dasgupta P., *The Control of Resources*, Oxford, 1982.
- Day R. H., Singh I., *Economic Development as an Adaptive Process*, Cambridge University Press, 1977.
- Denison E. F., *The Sources of Economic Growth in the United States*, Washington, 1961.
- Destanne de Bernis G., L'industrialisation des pays en voie de développement, *Développement et Civilisation*, Paris, 1964.
- Destanne de Bernis G., Les industries industrialisantes et le contenu d'une politique d'intégration régionale, *Economie appliquée*, n° 3-4, 1966.
- Dykema F. R., No view without a Viewpoint: Gunnar Myrdal, *World Development*, vol. 14, n° 2, 1986.
- El Atrassi el Idrissi N., *L'origine et l'évolution de la salarisation dans l'économie marocaine*, thèse, Université de Casablanca, 1988.
- Emmanuel A., *Technologie appropriée ou technologie sous-développée?*, Paris, PUF, 1981.
- Emmanuel A., *L'échange inégal*, Maspéro, 1969.
- Forrester J. W., *World Dynamics*, Cambridge MA, 1971.
- Frenkel J. A., Johnson H. G. (ed.), *The Monetary Approach to the Balance of Payments*, Londres, 1976.
- Furtado C., *Brève introduction au développement: une approche interdisciplinaire*, trad. A. Sid Ahmed, Paris, Publisud, 1989.
- Gemmel (ed.), *Surveys in Development Economics*, Basil Blackwell.
- Georgescu-Roegen, Closing Remarks. About Economic Growth: a variation on a theme by David Hilbert, *Economic Development and Cultural Change*, vol. 36, n° 3 (supplément), avril 1988.

- Gill P., *A Year in the Death of Africa Politics, Bureaucracy and the Famine*, London, 1986.
- Goalet D., Participation in Development : New Avenues, *World Development*, vol. 17, n° 2, 1989.
- Greenwald B., Stiglitz J. E., Externalities in Economies with Imperfect Information and Incomplete Markets, *Quarterly Journal of Economics*, n° 101, 1986.
- Grellet G., *Les structures économiques de l'Afrique noire*, Paris, PUF, 1982.
- Grellet G., *Structures et stratégies du développement économique*, Paris, PUF, 1986.
- Grellet G., Stratégies d'industrialisation de l'Afrique noire, *Revue Tiers Monde*, juillet-septembre 1988.
- Grille E. R., Yang M. C., Primary Export Prices, Manufactured Goods and the Terms of Trade of Developing Countries : What the Long Run Shows, *World Bank Economic Review*, vol. 2, n° 1, 1988.
- Gullaumont P., *Economie du développement*, Paris, PUF, 1985.
- Gullaumont P. et S. (sous la direction de), *Stratégies de développement comparé*, Economica, 1988.
- Helleiner G. K., Transnational Corporation and Direct Foreign Investment, H. Chenery et T. N. Srinivasan, 1989.
- Hirschman A., *The Strategy of Economic Development*, Yale University Press, 1958.
- Hoff K., Stiglitz J. E., Imperfect Information and Rural Credit Markets : Puzzles and Policy Perspectives, *The World Bank Economic Review*, vol. 2, n° 3, 1990.
- Hugon P., *Economie du développement*, Paris, Mémentos Dalloz, 1989.
- Hugon P., Coussy J., Sudrie O., *Urbanisation et dépendance alimentaire en Afrique subsaharienne*, Paris, SEDS, 1991.
- Ikonicoff M., Argentine : industrialisation et modèles de développement, *Problèmes d'Amérique latine*, La Documentation française, décembre 1978.
- Ikonicoff M., Théorie et stratégie du développement : le rôle de l'Etat, *Revue Tiers Monde*, t. XXIV, n° 93, 1983.
- Ikonicoff M., Trois thèses erronées sur l'industrialisation du Tiers Monde, *Revue Tiers Monde*, avril 1987.
- James J., Positional Goods, Conspicuous Consumption and the International Demonstration Effect Reconsidered, *World Development*, vol. 15, n° 4, 1987.
- Jevons W. S., *The Coal Question*, Londres, Macmillan, 1865.
- Jones C., Roemer M., Modelling and Measuring Parallel Markets in Developing Countries, *World Development*, vol. 17, n° 12, 1989.
- Jones R. W., Kenen P. B., *Handbook of International Economics*, North Holland, 1984.
- Kaldor N., A Model of Economic Growth, *Economic Journal*, décembre 1957.
- Kaldor N., *Causes of the Slow Rate of Growth of the United Kingdom : An Inaugural Lecture*, Cambridge University Press, 1966.
- Kaldor N., Les errements de la théorie de l'équilibre, *Economic Journal*, décembre 1972, trad. franç. in *Economie et instabilité*, Economica, 1987.
- Kosai Y., Ogino Y., *The Contemporary Japanese Economy*, New York, M. E. Sharpe, 1984.
- Krueger A. O., *Alternative Trade Strategies and Employment*, Chicago University Press, 1983.

- rueger A. O., Schiff, Valdés A., Agricultural Incentives in Developing Countries: Measuring the Effect of Sectoral and Economy Wide Policies, *The World Bank Economic Review*, vol. 2, n° 3, 1988.
- rueger A. O., Tuncer B., An Empirical Test of the Infant Industry Argument, *American Economic Review*, décembre 1982.
- rugman P. R., Increasing Returns, Monopolistic Competition and International Trade, *Journal of International Economics*, 1979.
- rugman P. R., Scale Economies, Product Differentiation and the Gains of Trade, *American Economic Review*, 1980.
- rugman P. R., Intraindustry Specialization and the Gains from Trade, *Journal of Political Economy*, 1981.
- rugman P., Trade, Accumulation and Uneven Development, *Journal of Development Economics*, avril 1981.
- rugman P., Trade, Accumulation and Uneven Development, *Journal of Development Economics*, 1982.
- uznets P. W., An East Asian Model of Economic Development: Japan, Taiwan and South Korea, *Economic Development and Cultural Change*, vol. 36, n° 3 (supplément), avril 1988.
- aclau E., Feudalism and Capitalism in Latin America, *New Left Review*, n° 67, 1971.
- al D., Rajapatirana S., Foreign Trade Regimes and Economic Growth in Developing Countries, *World Bank Research Observer*, 1987.
- atouche S., *Faut-il refuser le développement ?*, Paris, PUF, 1986.
- atouche S., *L'occidentalisation du Monde*, La Découverte, 1989.
- autier B., Fixation restreinte dans le salariat, secteur informel et politique d'emploi en Amérique latine, *Revue Tiers Monde*, t. XXVII, n° 110, avril 1987.
- teibenstein H., *Economic Backwardness and Economic Growth*, New York, 1957.
- erner A. P., The Economics and Politics of Consumer Sovereignty, *American Economic Review*, mai 1972.
- e Thanh Khoi (sous la direction de), Culture et développement, *Revue Tiers Monde*, t. XXV, n° 97, janvier 1984.
- ewis W. A., *Theory of Economic Growth*, Manchester University Press, 1955.
- ewis W. A., The Slowing Down of the Engine of Growth, *American Economic Review*, vol. 71, n° 4, 1980.
- ombard J., La sociologie et le développement: pluridisciplinarité ou spécificité, *Revue Tiers Monde*, t. XXIII, n° 90, avril 1982.
- ucas R. E., On the Mechanics of Economic Development, *Journal of Monetary Economics*, juillet 1988.
- ahieu F. R., Principes économiques des sociétés africaines, *Revue Tiers Monde*, octobre 1989.
- ahieu F. R., *Les fondements de la crise économique en Afrique*, Paris, L'Harmattan, 1990.
- assiah G., Immigrant Workers in Europe, in S. Amin (ed.), 1984.
- athias G., Etat et salarisation restreinte au Brésil, *Revue Tiers Monde*, t. XXVIII, n° 110, avril 1987.
- athias G., Salama P., *L'Etat surdéveloppé, des métropoles au Tiers Monde*, Paris, La Découverte, 1983.

- Meadows D. N. et al., *The Limits to Growth*, Washington DC, 1972.
- Meier G., *Leading Issues in Economic Development*, 3^e ed., Oxford University Press, 1976.
- Meier G. M., Seers D. (ed.), *Pioneers in Development*, Oxford University Press, 1984.
- Ménard C., Les organisations en économie de marché, *Revue d'Economie politique*, 1989.
- Mirrlees J., A Pure Theory of Underdeveloped Countries, in L. A. Reynolds (ed.), 1975.
- Moatassirne A. (sous la direction de), *L'Islam et son actualité pour le Tiers Monde*, numéro spécial de la *Revue Tiers Monde*, t. XXIII, n° 92, 1982.
- Mowery D. C., Rosenberg N., *Technology and the Pursuit of Economic Growth*, Cambridge University Press, 1989.
- Mukheri J. B., Pattanaik P., Sundrum R. M., Rationing, Price Control and Black Marketing, *Indian Economic Review*, vol. 15, n° 2, 1980.
- Myrdal G., *Economic Theory and Underdeveloped Regions*, National Bank of Egypt, 1956.
- Myrdal G., *Asian Drama*, Clinton, Massachusetts, 1968.
- Myrdal G., *The Challenge of World Poverty*, Penguin Books, 1970.
- Myrdal G., International Inequality and Foreign Aid in Retrospect, in Meier et D. Seers, 1984.
- Nurkse R., *Problems of Capital Formation in Developing Countries*, Oxford, 1953.
- Nurkse R., *Patterns of Trade and Development*, Stockholm, Almqvist & Wiksell, 1958.
- Olson M., *The Logic of Collective Action*, Harvard University Press, 1965.
- Olson M., *The Rise and Decline of Nations*, Yale University Press, 1982.
- Palloix, *L'internationalisation du capital*, Paris, Maspéro, 1975.
- Palloix C., Un essai sur la formation de la classe ouvrière en Algérie, Oran, *Cahiers du CDSH*, n° 5, 1980.
- Palloix, *De la socialisation*, Maspéro, 1981.
- Pascallon P., Le développement culturel et les pays du Tiers Monde, *Revue Tiers Monde*, t. XXIV, n° 95, juillet 1983.
- Perroux F., *L'économie du XX^e siècle*, Paris., puf, 1965a.
- Perroux F., *Les techniques quantitatives de la planification*, Paris, puf, 1965b.
- Pinto A., Centro-Periferia e Industrialization : Vigencia y Cambios en el Pensamiento de la CIPAL, *El Trimestro Economico*, avril-juin 1980.
- Prebisch R., *The Economic Development of Latin America and its Principle Problem*, UN Economic Development for Latin America, 1950.
- Reynolds L. (ed.), *Agriculture in Development Theory*, Yale University Press, 1975.
- Robinson J., *Economic Philosophy*, Londres, C. A. Watts, 1962.
- Robinson J., *Hérésies économiques*, Paris, Calmann-levy, 1973.
- Robinson J., *Reflections on the Theory of International Trade*, Manchester University Press, 1974.
- Robinson J., *Aspects of Development and Underdevelopment*, Cambridge University Press, 1979.

- Romer P. M., Increasing Returns and Long Term Growth, *Journal of Political Economy*, 1986.
- Rosenstein Rodan P. N., Problems of Industrialisation in Eastern and Southeastern Europe, *Economic Journal*, vol. 53, 1943.
- Rovley R. K., Tallison R. D., Tullock G. (ed.), *The Political Economy of Rent Seeking*, Boston, Kluwer Academic, 1988.
- Rucio D. F., Simon L. H., Methodological Aspects of a Marxian Approach to Development : An Analysis of the Modes of Production School, *World Development*, vol. 14, n° 2, 1986.
- Rutan V. W., Cultural Endowments and Economic Development : What Can We Learn from Anthropology?, *Economic Development and Cultural Change*, vol. 36, n° 3 (supplément), 1988.
- Rutan V. M., Hayami Y., Toward a Theory of Induced Institutional Innovation, *Journal of Development Studies*, 1984.
- Salama P., Violence et précarisation de l'emploi : rôle de l'Etat périphérique, *Revue Tiers Monde*, t. XXIV, n° 93, 1983.
- Samuelson P. A., The Optimum Growth Rate for Population, *International Economic Review*, décembre 1975.
- Sandbrook R., The State and Economic Stagnation in Tropical Africa, *World Development*, vol. 14, n° 3, 1986.
- Schultz T. W., *Transforming Traditional Agriculture*, Yale University Press, 1964.
- Schumacher E. F., *Small is beautiful*, Londres, Blond & Briggs, 1973.
- Scitovsky T., Economic Development in Taiwan and South Korea 1965-1982, in L. J. Lau (ed.), 1988.
- Sen A., The Concept of Development, in Chenery et Srinivasan, 1988.
- Sid Ahmed, *Développement sans croissance : l'expérience des économies pétrolières du Tiers Monde*, Paris, Publisud, 1983.
- Sid Ahmed A., De la Staple Theory à la rente pétrolière, *Revue Tiers Monde*, 1988.
- Sid Ahmed A., *Economie de l'industrialisation à partir des ressources naturelles*, Paris, Publisud, 1989.
- Simon J. L., *The Ultimate Resource*, Princeton University Press, 1981.
- Simon J. L., *Theory of Population and Economic Growth*, Basil Blackwell, 1986.
- Singh A., The Interrupted Industrial Revolution of the Third World : Prospects and Policies for Resumption, *Industry and Development*, 1984.
- Solow R. M., A Contribution to the Theory of Economic Growth, *Quarterly Journal of Economics*, 1956.
- Srinivasan T. N., Whalley J. (ed.), *General Equilibrium Trade Policy Modeling*, Cambridge, Mass., 1986.
- Stern N., The Economics of Development, *Economic Journal*, septembre 1989.
- Stewart F., *Technology and Underdevelopment*, Londres, Macmillan, 1977.
- Siglitz J. E., Incentives and Risk Sharing in Sharecropping, *Review of Economic Studies*, avril 1974.
- Siglitz J. E., The Efficiency Wage Hypothesis, Surplus Labor and the Distribution of Income in UDC's, *Oxford Economic Papers*, vol. 28, 1976.

- Stiglitz J. E., Economic Organization, *in* Chenery et Srinivasan, 1988.
- Stiglitz J. E., Markets, Market Failures and Development, *American Economic Review*, Papers and Proceedings, mai 1989.
- Stiglitz J. E., Government Failures in Development, *Journal of Economic Perspectives*, vol. 14, n° 3, 1990.
- Syrquin M., Patterns of Structural Change, *in* Chenery et Srinivasan, 1988.
- Terray E. (ed.), *L'Etat contemporain en Afrique*, L'Harmattan, 1987.
- Van Wijnbergen S., Credit Policy, Inflation and Growth in a Financially Repressed Economy, *Journal of Development Economics*, vol. 13, n° 2, 1983.
- Yifu Liu J., The Household Responsibility System in China's Agricultural Reform : A Theoretical and Empirical Study, *Economic Development and Cultural Change*, vol. 36, n° 3 (supplément), avril 1988.



فروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

زغال جامع علوم انسانی